

هو

۱۲۱

رساله شریفه

پند صالح

اثر خامه

حاج شیخ محمد حسن

صالحولیشاه گنابادی

پند صالح آنلاین

— توضیحات —

۱. منبع : چاپ هفتم ، انتشارات حقیقت ، ۱۳۷۶ / به خط استاد مرتضی عبدالرسولی
۲. سعی شده این نسخه دقیقا برابر اصل چاپی باشد و معیار سنجش صحت و سقم هر گونه اختلاف نسخه چاپی است .
۳. با توجه به توضیح بالا ؛ علامت سه نقطه (...) و شکستگی خطوط صرفا به دلیل وضعیت متن نسبت به عنوان بالای آن می باشد ؛ زیرا در نسخه چاپی عنوان ها در کنار صفحات آمده و ارتباط آن با متن بطور دقیق مشخص نیست .
۴. کلیک روی کلمات فهرست به داخل متن می برد .
۵. علامت ▲ به صفحه فهرست برمی گرداند .



— فهرست —



معرفی (بخش هایی از مقدمه) ؛ دیباچه ؛ فکر و تحقیق ؛ دلایل بقاء روح و تجرد نفس و عالم آخر ؛ [ایمان] ؛ ذکر ؛ فکر ؛ انتظار ؛ صحبت ؛ صلوات ؛ آداب خدمت ؛ کتمان سر ؛ اخلاق ؛ مراقبه و محاسبه ؛ یاد مرگ ؛ امل ؛ توبه ؛ انابه ؛ حیا ؛ خوف ؛ رجاء ؛ تواضع ؛ کبر ؛ فخر ؛ ریا و سمعه ؛ محبت و ترحم ؛ رقت ؛ فراست ؛ غضب و شهوت ؛ شجاعت ؛ همت ؛ فتوت ؛ غیرت ؛ خشم ؛ کظم غیظ ؛ عفو ؛ احسان ؛ تهور ؛ جبن ؛ کینه ؛ عداوت ؛ ظلم ؛ شهوت ؛ عفت ؛ شره ؛ خمود ؛ توکل ؛ تسلیم ؛ رضا ؛ شکر ؛ احسان والدین ؛ وفا ؛ قناعت ؛ استغنا ؛ طمع ؛ سخا ؛ حرص ؛ حلال ؛ مکر و خدعه ؛ طغیان ؛ جزع ؛ حسد ؛ خدمت ؛ مواضع تهم ؛ تعظیم امر و نهی ؛ جمع شریعت و طریقت ؛ قرائت قرآن ؛ نماز ؛ اوراد ؛ دعا ؛ سحر ؛ جمعه ؛ روزه ؛ زکوه ؛ خمس ؛ انفاق ؛ حج ؛ جهاد ؛ امر به معروف و نهی از منکر ؛ مستحبات ؛ طهارت ؛ نواهی ؛ قمار ؛ مسکرات ؛ تاهل ؛ طلاق ؛ اولاد ؛ تحصیل ؛ کسب ؛ ربا ؛ کسب منهی ؛ تطفیف ؛ انصاف ؛ شفقت ؛ حسن خلق ؛ احسان والدین ؛ صلہ رحم ؛ فرق اسلام ؛ تجلیل علما ؛ سادات ؛ سلاسل فقر ؛ سب و لعن ؛ احترام محترمین ؛ انصاف در قول ؛ مواضع تهم ؛ معاشرت نیکان ؛ حفظ راز ؛ اطاعت قوانین ؛ حق الناس و ادای قرض ؛ زیر دست ؛ همسایه ؛ غریب ؛ یتیم ؛ اصلاح ؛ آزار مسلم ؛ روش زندگانی ؛ مشورت ؛ استخاره ؛ تطیر ؛ تفال ؛ موهومات ؛ عجله ؛ تانی ؛ اکل و شرب ؛ وقاع ؛ خواب ؛ لباس ؛ نظافت ؛ سفر ؛ وصیت ؛ لغو ؛ مزاح ؛ معاشرت و جلوس ؛ شهادت ؛ قسم ؛ خلاصه صفات مومنین ؛]

[خاتمه]



— معرفی (بخش هایی از مقدمه) —

رساله شریفه پند صالح تالیف جناب حاج شیخ محمد حسن صالح‌علیشاه گنابادی (۱۲۷۰ - ۱۳۴۵ ش) قطب سلسله نعمت‌الاهی سلطانعلیشاهی گنابادی است. این کتاب از زمان تالیف (چاپ اول اردیبهشت ۱۳۱۸) تا کنون، از جهتی یکی از مهمترین کتاب‌ها و منابع جهت آشنایی با تصوف برای محققین، و دستورالعملی عمومی برای پیروان این سلسله بوده است. بزرگان این سلسله از همان زمان مکرراً طالب بین و محققین و پیروان را به مطالعه و مداقه در این کتاب توصیه کرده‌اند. جناب حاج دکتور نورعلی تابنده مجذوب‌علیشاه قطب وقت سلسله در طی مدت چند سال بطور هفتگی به تفسیر این کتاب پرداخته‌اند.

جناب حاج سلطانحسین تابنده گنابادی رضاعلی‌شاه (۱۲۹۳ - ۱۳۷۱ ش) قطب سلسله و جانشین جناب صالح‌علیشاه در مقدمه چاپ سوم (۱۳۴۴ ش - در زمان حیات مولف کتاب) آورده‌اند:

«رساله شریفه پند صالح که دستور عمومی از طرف حضرت مستطاب والد جلیل جناب آقای حاج شیخ محمد حسن صالح‌علیشاه روحی فداه برای فقرای سلسله علیه نعمت‌اللهیه می‌باشد از بهترین رساله‌ها است که تا کنون نوشته شده و خودی و بیگانه از مطالعه آن بهره‌مند گردیده و هر کس دیده‌پسندیده و می‌توان گفت تا کنون رساله‌ای با این اختصار و جامعیت کمتر نوشته شده است... چون منظور از نوشتن این رساله شریفه دستور کلی برای عموم فقرا می‌باشد لذا با نهایت اختصار و به زبان خیلی ساده مطابق فهم عموم نوشته شده و حتی مطالب مفصله علمی و اصطلاحات را با جملات ساده و عبارات شیوا تحریر فرموده‌اند که دلیل بر تبحر معظم له در تفهیم حقایق اخلاقی و علمی می‌باشد. این رساله خیلی مختصر نوشته شده و جا دارد که شرح‌های مفصل علمی بر آن نوشته شود ولی از نظر اینکه مورد استفاده عموم واقع گردد با نوشتن شرح موافقت فرمودند و فقط برای توضیح بعضی مطالب آن اجازه فرمودند که حضرت عالم عارف ربانی آقای محمد مهدی مجتهد سلیمانی تنکابنی ادام‌الله توفیقاته فرزند عالم جلیل مرحوم آقای میرزا محمد مجتهد صاحب‌قصص العلماء که از مشایخ بزرگ سلسله ما و از مجتهدین مسلم می‌باشند بعضی مطالب را با عبارات ساده که همه کس از آن استفاده کنند اختصاراً توضیح داده به عنوان پاورقی بنویسند و معظم له نیز توضیحات مختصری نوشته در چاپ دوم به عنوان پاورقی ضمیمه گردید.»

همچنین در مقدمه چاپ چهارم (۱۳۵۳ ش) آورده‌اند: «رساله شریفه پند صالح... که با قلت لفظ و ایجاز تام دریایی از حقیقت و معنی و مشحون از حقایق و دقائق و مصداق‌الموعظه‌الحسنه می‌باشد دارای تمام دستورات و نکات مهمه دینی و اخلاقی و اجتماعی برای سالکین الی‌الله است و با اختصار و ایجاز تامی که دارد از هیچ یک از دستورات لازمه برای مومن سالک فروگذار نگردیده است.»

— متن کتاب —

دیباچه

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

و به ثقفی و رجائی

ستایش بی آرایش یکتا دارائی را سزد که هستی ها همه از تابش اوست و پرستش و نیایش بی همتا خدائی را زبید که دانا و بینا و توانا و برگشت همه به او و پیدایش از اوست . بخشنده ای که در مراحل هستی خواهش استعداد هر ذره را بخشوده و مهربانی که راه بازگشت به سوی خود را برای بندگان درگشوده بالاترین آن راه نمودی ست به راه بندگی خود تو سطر پیمبران و بهترین نعمتش برگزیدن ماست به پیروی پیغمبر آخرالزمان .

خداوند مهربانا ! ... دم از بندگی تو می زنیم و چنگ به ریسمان کشیده تو زده ایم ، ما را توفیق ده که به راهنمایی پیغمبر محبوب و بنده خالص تو محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم رو به سوی تو آوریم و به دستور او رفتار نمائیم و دل را به ولایت و انقیاد اوصیای آن بزرگوار روشن سازیم .

سپس با درخواست توفیق از خداوند منان این بیچاره ناتوان و خادم درویشان محمد حسن گنابادی مفتخر در طریقت به لقب صالحعلیشاه برای تذکر و یادآوری وظایف اسلامی و ایمانی به برادران روحانی و سالکان طریقت مرتضوی و رهروان در سلسله نعمت الهی سلطانعلیشاهی این نامه و دستور را بر حسب تقاضای جمعی از آنها می نگارد و ضمناً جهات عدیده ذیل که موید و کمک این نامه نگاری گردیده منظور و ملحوظ می دارد :

اول) آنکه مدتی ست از طرف بعضی طالبان و مبتدئین از برادران بیشتر از پیشتر نامه ها رسیده و خصوصاً از جاهائی که دسترس به مشایخ مازون نداشته و مراوده با فقرای راه رفته آگاه کمتر نموده اند و از کتب عرفا نیز آگاه نبوده یا دسترس به آن نداشته و سوالات متعدده نموده و یا دستور احکام صورت و معنی خواسته اند و جواب نوشته ام ولی چون پاسخ هر نامه را نتوان زیاد مفصل نوشت و جز پرسنده دیگران هم آگاه نمی شوند پرسش ها مکرر می شد که پاسخ نیز باید تکرار شود لذا در نظر گرفتم این نامه را مفصل بنویسم و مطالب مورد سوالات را به اندازه ای که بتوان بر نامه نگاشت بنگارم که عمومی باشد و برای همه مفید گردد و بقیه را به فراگرفتن از دهان مردان راه حواله می دهم .

دوم) اینکه بعضی از مبتدئین فقرا یا سایرین مذاکراتی از بعضی دوستان یا مخالفین فقر می شنوند و در صدد تحقیق برنیامده بسیار می شود که به شبهاتی می افتند یا در کتب عرفا اسرار طریق که ادراکات قلبیه و واردات غیبیه است خوانده و یا از مردان این راه شنیده و نفهمیده و اسرار را از قبیل الفاظ و کلمات و یا پاره [ای] کردارها پنداشته نگاهی به کتب بزرگان هم نکرده و از دانایان هم نمی پرسند ، یا دیده و شنیده به تصورات فرق مسلکی و غیره رفع اشکال نشده و گاهی می شود که به عقیده نکوهیده یا کردار ناپسند گرفتار شده یا نیکان را بد پندارند لذا در این نامه صراحتاً یا کنایتاً توضیح و رفع اشکال آنها نیز مفهوم خواهد شد .

سوم) آنکه جمعی از ناشناسان مراتب فقر و عرفان مخصوصاً در این زمان اصل موضوع را تدبر ننموده و تعمق در معنی کلمات عرفا نکرده بلکه کتب آنان را با اینکه بحمد الله غالباً چاپ شده و در دسترس ست نخوانده یا خوانده و الفاظ را به میل خود ترجمه و تحریف می نمایند و بر مردم مشتبه می سازند بلکه بعضی مخالفین به عناد و لجاج می خواهند برای مشتبه ساختن و تولید مخالفت کردن فقر و درویشی را که پیروی انبیاء و اولیاء و جمع صورت و معنی و دل را با یار و دست را به کار داشتن و با تمام خلق به شفقت و صفا بودن ست داعیه تازه نام نهند و نزد بعضی مانند بیکاری و بیعاری و سربار جامعه بودن و یا مقید به آداب شرع و قوانین نبودن و یا

مراعات آداب تدین نکردن و مخالف تمدن بودن وانمود کذذب تا در نظر هر دسته خوار سازند و بعضی راه جویان هم گفتار آنها را راست پنداشته باور نمایند و از حقیقت دور مانند لذا ذکر خلاصه عقاید و اعمال تذکارا لازم می نمود .

چهارم) بعضی از راه جویان یا راه رفتگان به شنیدن اینکه طریقت تهذیب اخلاق ست تهذیب علمی و تحصیلی را که در کتب اخلاق ذکر شده کافی دانسته یا اخلاق را که ملکات نفسانیه است آثار عملی آن و فقط حسن معاشرت پنداشته اند لذا اشاره مختصری هم به اخلاق اسلامی به مسلک عرفان می شود شاید مفید افتد .

پنجم) چون فقرا تکلیف خود را در هر زمان بستگی و تجدید عهد و کسب تکلیف از عالم و عارف زنده زمان خود می دانند بعضی از آنها در جزئیات هم دقت ننموده یا دستور کلی را ملتفت نشده یا کافی نپنداشته یا برای احتیاط و اطمینان تکالیف جزئی را هم می پرسند و بعضی نیز به اشتباه دیگر افتاده درویشی را در اوراد و انکار زبانی دانسته و برای امور دنیوی متوسل شده یا اوراد و انکار که راز و نیاز با دوست و اظهار بیچارگی و نیستی در بارگاه کبریائی ست و باید با توجه تام قلبی باشد آلت آرزوهای دنیوی ساخته و به ظاهر الفاظ برای کارها می چسبند و باید از این غفلت هشیار گردند .

بعضی دیگر هم به تصور اینکه به موجب « هل الدین الا الحب » همان محبت تنها کافی ست و دانسته یا ندانسته در مواظبت بر اعمال صالحه قصور یا تقصیر می نمایند و رعایت اوامر و نواهی که برای حفظ حال محبت و بستگی و آبیاری ایمان ست چنانکه باید و شاید نمی نمایند حتی بعضی آداب ظاهری را متوجه نبوده کمتر مراقبت می نمایند و بعضی از دوستان هم اتفاقا درخواست نمودند که برای متوجه ساختن این قبیل اشخاص دستور جامع مختصری که بتوان همراه داشت و مکرر مراجعه نمود بنویسیم . چراکه کتب به واسطه تفصیل آن کمتر خوانده می شود و از خاطر می رود لذا اجابت خواهش آنها نموده و خلاصه دستورات بزرگان سلف را که غالبا در کتب هم نوشته اند گرد آورده فهرست وار بطور اختصار می نویسم و چون به عنوان کتاب نیست و نامه پند و دستور است به عنوان « پند صالح » خدمت برادران می فرستم و امیدوارم در آینده زندگانی موفق کردم شرح صالحیه را در چند جلد نوشته تقدیم خوانندگان نمایم .

و چون بیشتری سواد عربیت ندارند و اصطلاحات علمی و مطالب مهمه عرفانی نمی دانند با زبان فارسی معمولی بطور ساده این نامه را نگاشته و آنچه غالبا باید بدانند و وظایف عمومی شرعی ست یا حسن و قبح آن را هر عقلی حاکم ست فقط تذکری لازم دارد با اشاره مختصرا و بطور عموم نوشته و آنچه کمتر متوجه اند و باید مراقب باشند ولو جزئی پندارند توضیح می دهم - و اولاً تاکید می نمایم که دوستان در تعلیم آداب و احکام شرع که تعلم آن تقدم طبعی بر آداب طریق دارد و آداب طریق برای جان دادن و آراستن آن ست و بر آداب شرع تقدم شرفی دارند بکوشند و به اندازه ای که مورد احتیاج و لزوم هر مسلم ست از ماخذ آن تعلیم گیرند که تکالیف اسلامیت خود را بدانند و برای مزید بصیرت در امور فقری هم به کتب مفصله عرفا عموماً و مخصوصاً کتب جد امجد فقیر مرحوم سلطانعلیشاه شهید و والد ماجد مرحوم نورعلیشاه ثانی قدس سرهما که مشحون به حقایق و مملو از نصایح ست مراجعه نمایند و در واقع این نامه را مانند یک فصل متمم و خلاصه آن کتب و تشریح عهد و میثاق ماخوذ گیرند که به حسب اقتضای مناسبات و مقتضیاتی افزوده اشارات آنها تصریح گردیده است .

امیدوارم مومنین متذکر او صاف و اخلاق ایمانی گردیده و صرف بستگی را کافی ندانسته در سلوک بکوشند که دنبال نمازند و از قصور خود همیشه شرمسار بوده نفس را ملامت نمایند و اگر چه آنچه نوشته شود هر چند عمومی باشد موارد مستثنی دارد و هر عامی بی خاص نخواهد بود و ممکن ست در موارد مخصوصه تکلیف تغییر نماید. ولی حکم بر غالب و موارد نادره محتاج دستور خاص و اوامر مخصوصه است که اشخاص باهوش درک می نمایند و اگر چه در ایمان و اسلام زن و مرد به موجب آیه مبارکه یکسان و خواهران دینی مانند برادران موظف اند ولی چون از جنبه ایمان زنان برابر مردان اند و باید مردانه بکوشند بطور عموم برادران را مخاطب ساخته و لطیفه ایمان را منظور می نمایم و از باطن بزرگان دین مدد می خواهم و از برادران انتظار دارم با دقت و تامل غالباً مطالعه و با نظر محبت و علاقه نگرسته و در مقام عمل برآیند و قصور مومن دیگر را بهانه قرار نداده تا بتوانند بکوشند که مصداق عنوان فقیر که عبارت اخرای بنده است واقع شوند البته باید انقلابات دنیا و جنبش که در هر موردی مشهود ست در ما نیز اثر نماید و بیدار شویم و از موقع استفاده کنیم و اگر چه عنوان حزب و دسته بندی و دخالت در کارهای دنیوی در درویشی و بندگی نیست ولی مومن باید زیرک و انجام بین بوده و قدر آسایش را دانسته شکرگزار باشد و هر موقع موانع کمتر بود در توجه و عمل بکوشد و در رفع شبهات و اختلافات مذهبی فروگزار ننماید از خداوند مهربان توفیق خود و برادران را خواهان ست .

برادران من فکر و تحقیق



امتیاز انسان از سایر جانداران به عقل و فکر پایان بین است و کودک از اول تولد مانند سایر حیوانات ست ولی به نمو تن فکر او هم پیشی می گیرد و پایان سنجی او افزون می گردد و از دانسته و دیده و شنیده خود پی به نادانسته برده به آثار سایر موجودات هم پی می برد و به آرایش و پیرایش بدن جسمانی و لوازم آن در درون و بیرون می پردازد و هر اندازه فکر را بیشتر به کار می اندازد و مقدمات فراهم تر باشد بهتر نمو کرده و چنانچه مشهود ست متدرجا به آثار و اسرار عالم خلقت پی برده برای استفاده نوع خود اختراعات کرده و صناعات به وجود می آورد ولی نباید به همین اندازه بسازد و فکر را صرف خارج وجود خود نماید و همت خود را در بدن و لوازم آن که فانی ست صرف نماید بلکه به خود آمده تامل نماید :

از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود / به کجا می روم آخر ننمایی وطنم

دلایل بقای روح و تجرد نفس و عالم آخرت



و از محدود بودن جسم و جسمانیات و انقلابات آن و فنای تدریجی و کلی بدن و از خاموش نشدن جستجو و شوق فطری به رسیدن به خواش های دنیوی و دوندگی برای یافتن آرزو و طلب گمشده خود آگاه گردد که جولان بینهایت فکر نه منحصر به دنیا ست و حقیقت انسانی جز این تن ست بلکه آنچه کارفرمای قوی و اعضاست و در تمام تبدلات تن پایدار و با کثرت قوی یگانه و در عین آشنایی با همه بیگانه و دانا و بینا و توانا در بدن ست و در عین بی خبری بدن و بی توجهی خیال و در کودکی و جوانی و پیری و در خوشی و ناخوشی و فربهی و مرض و تندرستی پایدار و یکی ست و فکر و خرد مذسوب به اوست که جان و روان نامیم حقیقت و شخصیت انسان ست و جسمانی و محسوس نیست و دل و مرکز فکر واسطه بین جان و تن است و جان مهیمن بر دل و دل مسلط بر بدن ست پس نباید جان را توسط واهمه همیشه گرفتار چاه و زندان تن داشت بلکه بدن را باید از راه دل به نور جان روشن ساخت و حقیقت خود را فدای دنیا ننموده بلکه قدری هم به خود پرداخت و پی برد که آثار و گفتار و پندار و کردارها که در زندگانی همراه و تا مرگ هم هست محسوس و در تن نیست پس چون در صفحه جان باقی ست به مرگ طبیعی و فنای کلی بدن که در زندگانی هم بتدریج در زوال ست فانی نشده و با جان خواهد بود و چنانکه در خواب بدون بدن زندگانی می کند و از حالات و واقعات آن در بیداری خوشنود یا غمگین می گردد و خواب خوب یا بد می بیند و خواهی نخواهی خوشی و ناخوشی آن را در بیداری می یابد و آثار یا عین آن را بعد می بیند پس از مرگ نیز اعمال همراه و موجب آسایش یا عذاب خواهد بود و باید به فکر آسایش آن طرف برآمد و فکر به خودی خود و تنها راه به آنجا نمی برد پس باید جستجوی راه و راهبر برای این راه نمود و انبیاء و اولیاء که این راه را پیموده و خوب و بد آن را دیده و توشه راه را دانسته اند برای بیدار کردن مامور بوده و راه و چاه را نشان داده اند باید درصدد رفتار به دستور آنها برآمد . و آغاز پیدایش این اندیشه دوربین آغاز سلوک به سوی خداست و البته اگر این جستجو و درد شدت نماید و عزم بر اصلاح خود کند و متوجه گردد که به محض ملیت ظاهر و انتحال صورت دیانت به مقصود نرسد و تنها به نوشته و دستور راهنما نتوان راه پیمود و راهی که خطرهای بی پایان و راهزنان فراوان دارد باید با راهنما و اسلحه رفت در تفحص و تحقیق برآمده نص سابقین را که بینا و محیط بوده اند و گفته آنها را حق دانسته که یگانه راه شناسائی راهبر ست و با اثر هم مقرون ست پیدا کرده و با بصیرت و حسن ظن گرویده و تسلیم شود چنانکه در پیروی موسی (ع) از خضر (ع) بود این گرویدن را در عرف و اصطلاح عرفا اول سلوک نامند سپس باید به دستوری که گرفت بدون اعتراض و تردید به قدم همت راه را طی نماید و در حالات وارده ثابت قدم باشد و به سلاح ذکر رفع وساوس نماید و در هر حال همراه با فکر باشد و پایان بین بوده به ظاهر تنها نچسبد و تا زنده است دست دل از دامن پیر رها نکند و وجهه امر الهی را منظور و تعظیم او را تعظیم حق داند و در آنچه رضای او داند تاسی نماید که ممدوح ست و تقلید نادانسته و بر پایه نا استوار مذمت دارد و باید در پیدایش نورانیت و بصیرت که عجز و نیازمندی می آورد بر توسل افزایش و از پرتو نظر پیر داند که مبادا در ورطه ناز افتد که خطر عجب و خودسری و غرور خطر بزرگ راه است .



ایمان که علاقه روح ست به مبداء و فکر آغاز و انجام و آن ناموس بزرگ الهی و امانت خدایی ست باید نگاهدار و قدردان بود و از آرایش ها پاک داشت باید همت نمائیم که نام فقر و ایمان که بر ما گذاشته شده به آن موصوف باشیم و به نیکی معرفی شویم که بر ما صدق کند .

باید بکوشیم که عهد ازلی را که در صفحه فطرت جان ثبت شده و عقل گواهی می دهد و به فریب نفس در دنیا در طاق فراموشی افتاده بعد از تازه کردن به توسط عهد و پیمان تکلیفی پاسدار باشیم و به توفیق خدا غفلت ننمائیم و به شرایط بیعت رفتار و آن را پیشرو در هر کار قرار دهیم و همواره خلاصه دستورات را که در این سه عبارت درج است : « با خداوند به بندگی . با عموم به شفقت و خیرخواهی . با برادران دینی به خدمت و کوچکی . » در خاطر داشته عمل را مطابق آن سازیم و با آن بسنجیم و به پندار و گفتار و رفتار نیک فریاد یاری خواستن و دعوت « من انصاری الی الله » بزرگان را اجابت کنیم و بکوشیم که به مقصد برسیم و کردار گذشتگان را سرمشق خود ساخته و یاس که در حکم کفرست به خود راه نداده با عزم اراده قدم زنیم .

برادران من

ذکر



دل گنجینه خدائی و جایگاه ریش رحمت الهی ست و مرکز کشور تن دل ست که همیشه بین و سواس شیطان و تلقین ملک ست باید مراقب دل بود که آنچه بر دل غالب بود اعضاء و قوا زیر فرمان اوست و چون بستگی دنیا دام جان و مایه هر خطاست دل را باید به دستور متوجه غیب نمود و از غیب خود رو به غیب مطلق آورد که پراکندگی خیال و سواس رفع و هموم یکی گردد و نفس پاکیزه شود و اخلاق نکوهیده که زائیده دوستی دنیاست برود و به جای آن اخلاق پسندیده آید و متدرجا انس به یاد خدا افزون گردد تا دری که خداوند گشوده باز و دل جایگاه یار شود .

یاد خدا دل را خاشع و بدن را خاضع و اخلاق را پاکیزه و اعمال را پسندیده گرداند و یاد بنده حق را که نشانه یاد خدا و هم مستلزم یاد اوست بنده را بالاخره انسان را از هستی موهوم می رهند و به هستی واقعی می رساند چون مادام که انانیت هست خداپرستی نیست .

ذکر ماخوذ را باید در هر حال و هر کار مواظبت داشت که آثار آن در کردارها و زندگانی هم هویدا شود و در عالم هم به یادگار بماند خصوصا در مواردی تاکید بیشتر شده است از آن جمله در موقع خوردن غذاست که : « کلوا مما ذکر اسم الله علیه » گرچه تفسیر به مورد ذبح شده ولی عمومیت دارد و یاد خدا هنگام غذا لذت را بیشتر و به واسطه توجه حرارت و روح به باطن هضم بهتر می شود و تا آن غذا در بدن ست حکم ذاکر دارد و بهتر توفیق می یابد . دیگر حال مقاربت ست که طفلی که در هنگام یاد خدا پیدا شود تمام خلقت و مومن و صالح و باهوش گردد . دیگر وقت خوابیدن که توجه به عالم غیب ست ، چون به یاد خدا که بخوابد در خواب حکم ذاکر دارد و خواب که بیدار چه بروز حالات روحی او باشد و چه قضایای خارج غالبا رویای صادقه خواهد بود . دیگر اول بیداری ست که حال بازگشت به این عالم و توجه به قوا و جوارح ست که در آن روز توفیق زیادتیر گردد و بلکه کارهای او هم پیشرفت نماید ، و اول بیداری توجه به مبداء و مظهر و توسل به انوار چهارده معصوم جسته و گشایش دل و دین و دنیا از خداوند امید داشته باشد و چون موقع خوابیدن و بیداری هر چه را به ذهن بسپارند محفوظ ماند روح در این دو وقت به یاد خدا عادت نماید و متوجه باشد و تا بتواند آنی غافل از یاد خدا نگردد که وقت مرگ متذکر عقاید باشد .

فکر



و بی فکر ننشیند بلکه به مرکب فکر سیر نماید که حقایق عالم را دریابد و از دریچه غیب خود متوجه غیب مطلق گردیده انتظار فرج جان داشته باشد که : « لا راحه للمومن دون لقاء الله » .

انتظار



و مولا را که با هر ذره همراه و هر دلی را به سوی او راهی ست و نظر تربیت و عنایت خصوصا به دل های مومنین دارد در دل بجوید تا بیابد که در خارج چون ظهور فرماید بشناسد و به جنسیت جذب گردد و این انتظار در دل که همراه با انتظار در خارج باید باشد و عمل را هم بر وفق رضای مولی نماید خود را لایق رکاب ظفر انتساب قائم آل محمد صلوات الله علیه گرداند و استعداد یاری در او ظاهر شود بهترین مربی شیعه بوده و هست .

صحبت



سالک باید نعمت منعم را در نظر داشته شاکر و سپاسگزار باشد مخصوصا نعمت هدایت و ایمان را قدردان و واسطه فیض را از دل دور ندارد .

صلوات



حتی در نماز که بندگی خداوند یکتاست امر به صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آل او شده که دستور توسل ست و این طلب رحمت برای لطیفه ایمانی ست که از آن حضرت در دل پیروان او ست و وصل نمودن آن به حقیقت محمدیه و یاد بزرگان و نام بردن زندگان آنها برای تیمن و توسل و واسطه قرار دادن هر روز ممدوح ست ...

آداب خدمت



... و مصاحبت با اولیاء یا به امر آنها با سایر راه رفتگان از ارکان سلوک و کمک سیر سالک و موجب ازدیاد دانایی ست که مصاحبت آنها انسان را به یاد خدا اندازد و گفتارشان بر دانش افزایش و کردارشان آرزومند سرای جاودانی سازد و نظر به علما عبادت و رفتن به سوی آنها رحمت ست نفس از معاشر نقش پذیرد و رنگ گیرد و خدمت هر یک رسید نباید تفاوت مراتب در نظر گیرد بلکه وجهه امر خدائی را منظور و واسطه فیض داند ولی در اجتماع آنها حفظ مراتب و تفاوت درجات ملحوظ شود و تا می تواند صورت را از پلیدی حدث و خبث پاک و باطن را به زیور محبت و اخلاص بیاراید حقیقت آنها را شفیع قرار داده در حضور آنها بر مراقبه و توجه و حضور دل بیافزاید و در رسیدن حضور آنها از تظاهرات محبت تا حال اختیار دارد خود را نگاه دارد خصوصا که مورد ایراد اغیار باشد و بهانه ایراد و حسد فراهم نسازد و رعایت آداب صورت هم تا به اختیار ست داشته باشد مثلا تا بشود در نکوبد و صدا بلند ننماید و قدم نجوید و در نشستن تا بتواند روبرو نشیند و اگر نشود طوری نشیند که ببیند و نشستن را طول ندهد که ملال آورد مگر کاری باشد که لازم شود و جز به حد معمول و مرسوم در اول نشستن به دیگران توجه ننماید نه بطوری که مورد ایراد یا افسردگی دیگران گردد و پشت به کسی ننشیند خصوصا به مومن مگر در مجامع تعلم و ضرورت ، و هشیار باشد که آنچه بشنود دریابد و به آن رفتار کند و آنچه شنید نمونه اش در وجود خود پیدا کند که آنچه فرمایند شاید به در زده باشند که دیوار خیردار شود .

و سخن با دیگران ننماید خصوصا که موجب پراکندگی حواس شود و نجوی جز به لازم نکند ، آنچه لازم داند پرسد و زیاد نپرسد و سوال را برای جلب افاضه نماید ، و در بین سخن ، سخن نگوید .

بد دیگران ذکر نکند خصوصا سعایت مومنی نزد اولیاء ننماید مگر در صورت سوال و اقتضای مقام از نظر دلسوزی که به بیان نیکی جواب گوید . و مصافحه که نماید تجدید عهد داند و با دل آلوده و اندیشه پراکنده که صفای دل میسر نیست تقلید خواهد بود و در مصافحه هم ملاحظه مقتضیات نموده حد اعتدال را رعایت نماید که اسباب زحمت نگردد و از کردار و گفتاری که موجب تکرر یا اذیت شود خودداری نماید و تا بشود در امور دنیوی اسباب مزاحمت فراهم نیورد بلکه از باطن بزرگان در هر کار همت بخواهد و مدد جوید که زودتر به مقصود رسد و درباره برادران به دل و زبان دعا کند و خیر خواه باشد و ترقی آنها را بخواهد .

برادران من کتمان سر



امر ولایت و طریقت راجع به قلب است نه جوارح و بسته به سر [به کسر سین] است نه سر [به فتح سین] ، و سینه به سینه رسیده و در کتب نوشته نشده و اصول آن به لفظ در نیاید بلکه آنچه گفته و نوشته شود پنهان تر گردد . و چون اثر در امر و فرمان شخص ولی است عمل بر نوشته نتیجه نبخشد و اسرار دیانت را باید محفوظ داشت . خصوصا آنچه را امر به کتمان شده و در عهده گرفته و آنچه بر دل وارد شد از حالات و عقاید چون باید به پیروی پیر از آن گذر نماید و قدم فرا تر نهد نباید به زبان آورد و آن حال را بعد از گذشتن از آن نباید مآخذ قرار دهد و باید حفظ حال و ایمان و جان و مال مسلمین را در رفتار و گفتار خود منظور دارد و مستوحش از اوثق برادران بوده بار خود را بر دیگران که در مرتبه او نیستند نگذارد که ابوذر آنچه را که در دل سلمان بود ندانست و نبایستی می دانست . و نمایش باطنی از بزرگان اگر در دل یافت نباید گفتار غلوآمیز از او سرزند و مبدا از اطاعت سرپیچد و این تقیه و کتمان فطری و رویه بزرگان بوده و نگاهداری خود بر خلاف میل نفس ریاضت و مجاهده و تربیت است و اقتدار بر نفس و استقامت و عزم اراده را قوی می کند و کتمان عزت آورد و عکس آن که اذاعه نامیده اند موجب ذلت و سستی نفس و زوال اثرست و امر بزرگان دین را باید محترم شمرد و از غیر سر خود دریغ داشت و حتی در مورد عدم لزوم رفت و آمد و دارایی را هم باید قبلا پوشیده و پنهان داشت و جان و مال را حفظ نمود و موارد تقیه غیر مورد جهاد و امر به معروف و نهی از منکرست که برای ترویج اسلام و دفاع از مسلمین است به امر در زمان مقتضی و گذشت از خود و جان و مال را در راه خدا و برای حفظ و ترویج اسلام و دیانت داشتن غیر حفظ ایمان و جان و مال و آبروی خود و مومنین است .

برادران من اخلاق



انسان مجموعه ای است که همگی صفات حیوانات به نحو کمال در او آفریده شده که مانند آنها برای نیک و بد و سود و زیان تن خود بکوشد که جلب آسایش کند و آسیب و رنج را دفع نماید به علاوه قوه فکر و عقل دارد که می تواند صفات را در حد اعتدال نگاهدارد و م سلط بر نفس خود باشد و برای ترقی روح آنها را به کار وادارد و اخلاق پسندیده را در خود آشکار سازد و از اخلاق نکوهیده جلوگیری نماید . پس مومن باید همواره مراقب اصلاح نفس و تهذیب اخلاق درونی خود باشد که ملکات نفسانی که وادارنده به عمل است اگر نیک باشد عمل نیک گردد و اگر بد باشد عمل هم ناپسند گردد و علمای اخلاق در کتب خود مفصل نوشته و دستورات داده اند . ولی به خواندن کتب اخلاق بلکه به خواندن از احادیث و قرآن مجید دارای اخلاق پسندیده نگردد و هر سر نفس که کوبیده شود سر دیگر بلند کند بلکه این مجاهده با نفس و شیطان باید به عزم اراده با استمداد از باطن بزرگان و کمک ایشان و آبیاری لطیفه ولایت که در دل مومنین است که شان علویت علی علیه السلام است و اتصالا مومن را از تاریکی جهل و عالم طبع به نور تجرد و علم می کشاند و کارکن در وجود غیر او نیست که « لافتی الا علی » با جذبه شوق و محبت ایمانی انجام گیرد و به ذوالفقار ذکر و فکر که عنایت شده تیشه به ریشه نفس زده بستگی و انس دل را به یاد خدا نموده که خرده خرده دوستی دنیا که زائیده انانیت و خودسری و ریشه هر خطا و مایه اخلاق زشت است کم گردد که اقتدار بر نفس پیدا کرده و بتواند از ظهورات آن جلوگیری کند تا از بین برود و تا این حال دست ندهد پسند مولی که میزان نیکویی اخلاق است نگرند چرا که تکلیف و رفتار در موارد فرق کند و موردی « اشداء » می پسندد و جای دیگر باید « رحماء » باشند و میانه روی به عقل و هوش ناقص معلوم نگردد جز آنکه دل جای خدا شود و حق حاکم بر دل که حاکم بر تن است گردد .

مراقبه و محاسبه



پس باید مراقب احوال و اعمال خود بود که هر آنی که غفلت شود نفس سر بلند نماید و حساب خود را قبل از حساب نموده پندار و

گفتار و کردار را در ترازوی عقل به میزان رضای مولا سنجیده باطن خود را به نور ولایت و ایمان منور ساخت که اخلاق نیک که نمونه بهشت اند در انسان آشکار و از خلق های زشت که نمونه زبانه جهنم است پاک گردند .

یاد مرگ – امل



و فکر دنیا و زوال آن و مرگ طبیعی و فنای بدن که گزیر و گریزی از آن میسر نیست و باید همه را گذاشت و گذشت و دست تهی از جهان رفت بتدریج حب دنیا را از دل می برد و به فکر توشه زندگانی جاوید می اندازد و یاد خدا را قوت می دهد و چون دم مرگ حقیقت بر همه آشکار می گردد یاد مرگ راهرو را به شوق لقای مولی می اندازد و طبعاً آرزوهای دور و دراز دل زدوده می شود ...

توبه



... و چون مو من با ید همیشه به خود مشغول با شد و اخلاق و اعمال خود را در نظر دارد بدی های خود را دیده پشیمان از کردار و گفتار و پندار خود بوده حال توبه و بازگشت به خدا پیدا می نماید که در توبه دری ست از درهای بهشت که همیشه و بر روی همه کس بازست و وسوسه شیطان را به فکر مرگ که در کمین ست و به انتظار دیدار یار دور دارد .

انابه



و دم را غنیمت شمرده عفو و کرم را دیده پای به روی نفس گذارده بازگشت و انابه به حق می نماید و هر چند بینا تر و بر عظمت محبوب آگاه تر گردد این حال بیشتر شود و راز و نیاز « ربنا ظلمنا انفسنا » از درون جان برآرد و « لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین » از دل گوید و خلع و لبس تکوینی که فنای خود و بقای به حق است در هر مرتبه ظهوری دارد و نامی بر آن اطلاق می شود که در این حال توبه و انابه گفته شود و در مرتبه [ای] استعاده و بسمله ظهور اوست و صلوه و زکوه و تبری و تولی و فناء و بقاء به تفاوت مراتب تجلیات اوست .

حیاء



و سالک که کوشش و سعی در نیکی خود دارد از خود و کرده نیک خود هم شرمسار ست تا چه رسد به بدی ها و از حق شرم دارد که دارای نعمت های او در ملک او به قوه و حول او در حضور او مخالفت او نماید بلکه حیای از خلق هم فطری و از صفات پسندیده است .

خوف – رجاء



و همیشه مومن از خود و عمل خود و راهزنی شیطان ترسان و از بنده نوازی و کرم بی پایان به سوی دوست شتابان ست و خود را از همه پست تر داند .

تواضع



و با تمام خلق که صنع حق می داند تواضع می نماید که تواضع رفعت آورد ...

کبر – فخر



... و کبر و نخوت که لازمه غفلت و نشانی بی خبری از خود است در او نماند چگونه کبر ورزد و حال آنکه آغاز و انجام تن را که تامل نماید و نیازمندی که به همه چیز دارد و ناتوانی خود را که مویی سفید یا سیاه نتواند نماید به نظر آورد جای فخریه نماند و کبر خوار سازد .

ریا و سمعه



و مومن نظر به خلق و تکیه بر آنها و اعتنا به دیدن و شنیدن و نیک و بد گفتن آنها ندارد .

محبت و ترحم



بلکه همه را آثار حق دانسته همه را دوست دارد و دشمن نگیرد و بر تمام خصوصا زیر دستان مهربان باشد و ترحم نماید ...

رقت



... و خود را واسطه و مامور خدمت داند و دل سخت نباشد که خواری و زاری در او اثر نبخشد و حس شفقت او را بیدار نکند بلکه درد هر عضو از اعضای جان را درد تمام اعضا داند ...

فراست



... و چون توجه و تذکر که جان را به عالم علوی که عالم علم ست متوجه سازد تغییر کلی در مزاج جان و تن می دهد و فراست و تدبیر او را زیاد می گرداند .

غضب و شهوت



باید پایان بین بوده انجام هر امر را از آغاز بسنجد و باید دانست که خداوند برای جلب ملائمت و دفع ناملائمت دو قوه که به جای دو کارگر قوه فکریه اند در انسان آفریده که فرمان او را کار فرمایند که قوه شهویه و قوه غضبیه نامیده اند که هر کدام اگر در حد اعتدال و میانه روی و تکیه گاه آن خدا و وجهه غیبی بود و به دستور عقل و امر آمر الهی که میزان پسندیدگی ست و بدون یاد خدا میسر نمی شود اجرا شد در این صورت مانند دو بال برای پرواز عالم بالا خواهد بود و اگر برعکس کار فرمایند و روی آن به دنیا و بهره آن افزایش آسایش تن گردید مانند دو پایند که به پای مرغ روح بسته باشند خواهد بود و به پستی طبیعت خواهد کشانید و سگ و خوک وجود او فرمانفرمای مملکت او خواهد گشت .

شجاعت - همت



و حد اعتدال قوه غضبیه شجاعت و دلیری ست که دل به واسطه توجهی که دارد و جز خدا کارکنی نداند در راه مقصد با عزم اراده و همت و پاداری باشد و به هر بادی از جا نجنبند ...

فتوت



... و در راه خدا و دوستان خدا با فتوت و جوانمردی و گذشت بوده به امر مولی جان و مال و آبرو و ناموس را به چیزی نشمارد و پست را فدای بالاتر سازد با آنکه حسب الامر در حفظ مراتب باید بکوشد و نتواند اغیار را در حرم یار ببیند .

غیرت



و غیور باشد که مبادا گردی بر رخ دلدار نشیند ...

خشم - کظم غیظ



... و اگر لغوی شنید به خشم نیاید و به سلامتی گذرد و اعتنا نکند و اگر خشم به جوش آید خود را از تندی که نوعی از جنون است نگاهدارد که این جنون اگر مستحکم نباشد بعد از اندکی پشیمان گردد و برود و وقت خشم فوری به ذکر خدا مشغول گردد و با مومنی مصافحه نماید و مولی را حاضر و ناظر داند و غیظ را فرو خورد و به آب حلم فرو نشانند اگر ایستاده است بنشیند و خاموش باشد و اگر نشسته است حرکت کند و راه رود ...

عفو



... و تا تواند عفو کند چون محبوب عفو را می پسندد و خود از محبوب انتظار بخشش دارد بلکه بکوشد که حالی پیدا کند که خلاف دشمن و دوست را از خدا برای تربیت خود داند « ولا حول و لا قوه الا بالله » را در وجود خود یابد ...

احسان



... و در مقابل احسان هم بنماید ...

... و قوه غضبیه اگر سر به خود بوده مطیع عقل نباشد و برای رفع نامالایمات نفسانی اجرا شود هر قسم رفتار نماید و هر خلقی پیش آید ناپسند خواهد بود ...

تهور



... اگر اعتنا به موانع ننماید و از خود بگذرد تهور و بی باکی باشد ...

جبن



... و اگر کوتاهی نماید ترس و جبن باشد ...

کینه - عداوت - ظلم



... و اگر بدی از کسی دید کینه و عداوت او را در دل گیرد و از حد خود تجاوز و بر خلاف امر رفتار و بر خود و سایرین ستم نماید و

مخلوق خدا را به هیچ شمارد و به اندک بهانه آتش عداوت بر افروزد و جهانی را بسوزد و به سایر اخلاق مذمومه مبتلا گردد خداوند همه را از شر شیطان و نفس اماره نگاه دارد .

شهوَت - عفت



و قوه شهویه نیز اگر در وجود انسانی به عقل امر خدایی پابند و مطیع عقل باشد و از افراط و تفریط برکنار و به اندازه ای که برای حفظ بدن و بقای نوع و آبادانی جهان به فرمان خدا و انبیا لازم ست کار فرماید عفت و پاکدامنی است .

شره - خمود



و کم و بیش آن که شره و خمود ست بد ست ...

توکل - تسلیم - رضا



... و دنیا برای آزمایش مومن و تربیت و کسب نیکی ست باید دارایی و زن و فرزند و نام و آوازه و زیردستان را سپرده های خدا دانسته مراقبت و خدمت و رعایت نماید و اسباب ظاهر را بهانه و واسطه دانسته تکیه دل را بر خدا که هستی بخشنده است داشته به کار مشغول باشد و خدا را کارکن واقعی و روزی دهنده دانسته با توکل در کار بکوشد که دست به کار و دل با یار باشد که آنچه پیش آرد صلاح و خیر در آن ست و از ما به ما مهربان تر ست پس باید تسلیم امر تکوینی و تکلیفی بود بلکه خشنود و راضی بود ...

شکر



... و نعمت های او را که از اندازه بیرون ست از نعمت هستی و قوا و اعضا و سلامت و امنیت و غیره و بزرگ نعمت که هدایت و ایمان و وجود انبیا و اولیا برای راهنمایی ماست سپاسگزاری کرد .

ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

و توفیق شکر یا ادای هر وظیفه یافت بر آن شکر باید نمود .

از دست و زبان که برآید / کز عهده شکرش به در آید

احسان والدین



بلکه وسائط هر نعمت را چه مجازی و چه حقیقی باید شکر نمود که مهم تر آنها واسطه هدایت ست که انبیا و اولیا اند و واسطه خلقت که ابوبن صوری اند و واسطه تربیت که معلم ست ..

وفا



... و نسبت به هر کسی که از او نیکی به تو رسیده وفادار باید بود نه فراموشکار چنانکه قولی که داد نباید فراموش نماید و پیمانی که بست باید بر آن بپاید و رفتار کند ...

قناعت



... و هر نعمتی خداوند عنایت فرموده باید دیده و شکر نمود نه آنکه آنچه می‌خواهد به نظر آورده و محزون بود که شکر نعمت را افزون سازد و به آنچه داد باید ساخت و قناعت کرد و شکایت نداشت گرچه دعا و خواستن را در عین رضا و شکر اجازه داده‌اند و منافای یکدیگر نیست ...

استغنا - طمع



... و باید در دل نظر به احدی نداشت و با استغنا بود که نیاز به غیر بی نیاز دلت و خواری ست و طمع و چشم داشت از ماندن خود دوری از عفاف ست که زینت فقر است بلکه در ناداری باید صابر بود ...

سخا - حرص



... و اگر خداوند روزی را وسعت داد به شکرانه نعمت باید حقوق خدایی را برساند و زاید اگر بود بر عیال خود بهتر و سعت دهد و قدری هم دستگیری درماندگان نماید که شکر و سخا زینت دارایی ست و به توفیق خدایی مومن که متوجه اصلاح خود بود و نیک و بد خود را دانست جان را فدای تن و تن را فدای دنیا ننماید بلکه دنیا را برای حفظ تن و تن را برای کسب کمالات جان خواهد و در جمع دنیا از حد اعتدال تجاوز ننماید و جز به اندازه امر نکوشد که نفس تیره گردد و حریص به زحمت دنیا پیش از زحمت آخرت افتد و آزمندی کلید سختی و آزمند بنده گیتی و همیشه همراه ناداری ست ...

حلال - مکر و خدعه - طغیان - جزع



... و در تحصیل آن نباید از دستور شرع تجاوز نماید که روزی مقسوم ست و به عمل حلال یا حرام گردد و نباید از انسانیت و انصاف و رحم و مروت بگذرند و یا به مکر و فریب و خدعه و دروغ که کار شیطان ست درصدد پیدا کردن دارایی برآیند که نه آمدن آن به اختیار و نه نگاهداری آن به اقتدار ماست بلکه به آنچه دارد نباید دل بندد و خود را دارای حقیقی پندارد تا به آمدن آن بر خود بالذ و سرکشی کند یا به رفتن آن خود را در بازد و جزع نماید و بداند که آنکس که داده خود برده است ...

حسد



... و بر نعمت دیگران حسد نورزد که خداوند به هر دو داده و حسود بر قضا و قدر خشمگین و خود را آتش می‌زند و همیشه غمگین ست و ایمان از حسد برکنار ست و دارایی بجز از خدا نیست و دنیا ناپایدار ست پس چه جای حسد ست و نباید مومن از خود به دیگری پردازد .

برادران من

خدمت



مومنین از جهت بستگی و لطیفه ایمان که روی ایشان به خدا ست آئینه یکدیگر و فرزندان معنوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و با یکدیگر برادر روحانی اند که تن ها شان متعدد و روان های آنها یکی ست و بر حسب عهد و پیمان که بسته اند خدمت و مواسات با برادران لازمه محبت و ایمان ست نیکی با آنها عبادت و مخالفت و بدی معصیت است ، قدر یکدیگر را بدانید و صورتا و معنا در خدمت هم بکوشید و لطیفه ایمان را به آن قوی نمایید که خوش نمودن دل مومن خشنودی دل مولی و مایه آسایش و

پیشرفت کار آخرت و دنیا است . باید از دیدن یکدیگر خوش باشید و از گفتار هم بهره بردارید و ملاقات به سلام و سلامتی و مصافحه نمایید و به دعا و استغفار و محبت درباره یکدیگر از هم جدا شوید که مصافحه با مومن بدون غرض نفسانی به یاد آوردن پیمان خدایی و بیدار کردن دوستی ایمانی ست و رسیدن ابهام دست به ابهام و بند کردن انگشتان به مصافحه قوه مغناطیسی انسانی و محبت را به جوش آورد و دل را روشنی بخشد و تیرگی دل را از گناهان مانند ریزش برگ درختان در خزان فرو ریزد و شهوت و غضب را فرو نشاند ولی به عادت و ظاهر نباید اکتفا شود بلکه باید بکوشیم که حقیقت پیدا کند که دارای این بهره ها گردد و در حضور بزرگان باید آنها را مخصوص به تحیت گردانید و پیشقدمان ایمانی را باید مقدم دارند و جوانان رعایت پیران نمایند و پیشقدمان و پیران هم باید به مساوات و برادری و نگاهداری کوچکان رفتار نمایند و هر مرتبه بالاتر نسبت به آنکس که هنوز به آن مقام نرسیده نباید سرزنش نماید یا آنچه دریافته خواهد تحمیل نماید بلکه به نرمی و مهربانی باید او را بکشد .

برآوردن حاجات مومنین و خوشنود نمودن دل آنها خوشنودی مولی و ریزش رحمت خدا و ترقی سالک ست . زیارت مومن برای وجه ایمان و بردن یادگار و ارمغان و عیادت بیماران و تشییع جنازه مردگان و زیارت گورستان ایشان پسندیده خداوند و بزرگان ست .

اغراض دنیوی و خواسته های فانی نباید پرده دوستی و خدمت گردد تا به قهر و دوری از یکدیگر کشاند که دو مومن اگر سه روز با هم قهر باشند بوی ایمان از آنها برود و در صورتی که اختلاف بود تا بشود باید بین خود مرتفع نمایند که هرچه را در جدایی خواهیم بیابیم در مهربانی و یگانگی بهتر یافت شود و اگر محتاج به وساطت بود توسط دیگری اصلاح نماید که یکی از وظایف همگی مومنین اصلاح میانه برادران ست که تا شنیدند افسردگی و اختلافی را بین دو برادر باید بکوشند که نپاید و اصلاح شود بلکه تا بشود از آنچه مایه اختلاف مومنین می گردد باید جلوگیری شود که چالیش سبب سستی طرفین و نوع می گردد و اگر محتاج به خرجی هم بود از خود هم که بدهند روا و مقبول و پسند خداست و بین دو مومن و دو نور نباید فاصله شده و جدایی انداخت و در امور یکدیگر باید کمک کار بوده مگر آنکه ضرر به مومن دیگر برسد که باید جمع بین حقین نمود و اختلافی که بود در امر حق باید مساعد و رفع ستم از مومن نمود و در مشتبّه جدیت در اصلاح کرد و حفظ حقوق برادری را درباره دنباله رفتگان از مومنین هم باید داشت و مخصوصا اگر پسر داشت همراهی کرد که نام نیک او زنده بماند و جای او را بگیرد و رعایت آداب ظاهری هم گرچه بالاصاله مهم نیست و « تسقط الآداب بین الاحباب » ولی برای حفظ ظاهر و ملاحظه حال بعضی که هنوز مقید باشند و انظار غالب مردم هم متوجه است باید مراعات نمود مخصوصا که وارد و مهمان باشد مگر در محافل خاصه انس و فقر .

از محترمین برادری و برابری پسندیده و از سایرین احترام آنها و حفظ صورت خوش نما ست اسرار مومنین را باید نگاهدار بود و عیب آنها را پوشانید و اگر بدی درباره آنها شنید به مهربانی رفع شبهه و تبرئه از بدی نمود و با احتمال راستی به نیکی جلوگیری کرد تا تصور نشود که رفتار نوع با رضای بزرگان ست و خود او را در پنهانی نصیحت نمود که اعمال خلاف علاوه بر ضرر شخصی بد نامی بزرگان ست و عمل مومن را تا بشود حمل بر درستی باید کرد و اگر راهی در درستی او نیافت نباید فاش نمود و انتشار داد و نباید گفت مومن نیست و تبری نمی توان جست مگر تصریح و امری از بزرگان شنیده شود بلکه بیزاری از عمل باید جست که خداوند در قرآن مجید مدح و ذم بر صفات و اعمال فرموده اند نه بر اشخاص و در شنیدن بدی نباید زود باور بود که خداوند گوینده بدی مومن را فاسق فرموده و در صورتی که دانست عمل او بر خلاف رضای خدا و مولا است در پنهانی باید نصیحت کرد ، خیرخواهی مومن باید در پنهان و آشکار و اندرز در پنهان باشد که در انظار خوار نگردد و نفس به ستیزه افتد و سعایت مومن ولو امری که از او بیند نزد کسی مخصوصا نزد بزرگان بد است و زیان آن به گوینده بیشتر ست اما در صورتی که علاج گرفتاری او منحصر به گفتن و امید اثر در آن باشد خیرخواهی و ادار به اظهار می نماید نه نزد اشخاص و با مومن معامله ای که احتمال اختلاف در آن می رود ننماید تا به افسردگی نکشاند و در دوستی رخنه نیفتد مگر آنکه بیگانه وار با دقت محکم کاری کنند و گذشت آخر را هم از اول تن در دهد که مثلی ست در میان توده ولی حکیمان که و صلت با خویش و معامله با بیگانه ، و اذیت و صدمه و زیان رسانیدن و پست شمردن و سرزنش و تمسخر نمودن مومن زیان دنیا و آخرت ست حتی بی اعتنائی در آداب صوری مانند روی از مومن برگرداندن و پشت به او کردن یا پای رو به سر مومن خوابیدن و مانند آنها تا بشود روا نیست و داخل شدن در معامله ای که مومن می خواهد بنماید که زیان به او رساند حرام ست و غیبت و عیبجویی مومن از گناهان بزرگ و منع سخت از آن رسیده است با آنکه پند دادن مومن و دلسوزی و خیر خواهی به شرط گمان تاثیر و عدم توهین خوب ست و تهمت زدن از غیبت بدتر ست و گمان بد داشتن و نسبت بدی دادن و تجسس در کار مومن نمودن و تفتین و افساد بین مومنین و نام بد گذاشتن موجب غضب خدا و سلب نعمت ها ست و با اینکه دوری از

مواضع تهم



در مواضع تهمت ملاحظه نماید نه بطوری که اهانت باشد بلکه مراقب باشد که مبادا در خود شخص تاثیر بخشد و چون بیکاری و سربرار جامعه بودن و طمع داشتن در سلسله نعمه الهی ممنوع و نزد خدا ناپسند است باید مومنین را غالباً تشویق به کار و همراهی در کار نمود .

برادران من

تعظیم امر و نهی



ایمان زراعتی است که میوه آن وقت مرگ چیده می شود و آسایش و بهره آن بعد از مرگ آشکار شود . این زراعت باید به پندار و گفتار و کردار نیک آبیاری شود که نمو نموده تباه نگردد بلکه شاید پیش از مرگ طبیعی به مرگ اختیاری بهره آن را بردارد و خداوند نیکو را معین فرموده و پسند خود را دستور داده لازم است بستگی و ایمان فرما نبرداری است و رضای دوست را که دوست بفهمد باید به آن رفتار نماید تا چه رسد که امر و نهی در آن باشد که باید در اطاعت بی اختیار باشد و چون برخلاف نفس است به کلفت باید وادار نمود به این جهت تکلیفش نامیدند و باید تعظیم امر و نهی نموده و سهل نشمرده و تا بتواند بکوشد .

جمع شریعت و طریقت



چه در احکام ظاهر و شریعت و چه آداب باطن و طریقت که این هر دو نباید از هم جدا باشد که بدون یکدیگر نتیجه نبخشد . شریعت اعمال راجع به تن و طریقت راجع به دل است . شریعت آراستن ظاهر است به طاعت ، طریقت پاکیزه نمودن باطن است به اخلاق پسندیده و دوستی و یاد خدا و روشن ساختن دل به شناختن او . پس این هر دو مانند مغز و پوست بلکه مانند لفظ و معنی است و مانند جان و تن و یا چراغ و روشنایی آن یا مانند دوا و اثر آن و جمع بین ظاهر و باطن و شریعت و طریقت از اختصاصات سلسله نعمه الهیه بوده و هست پس باید مراقبت داشت و آن کس که خود را نزدیک تر داند باید در رفتار بر احکامی که در قرآن مجید و خطاب به مومنین است بهتر بکوشد حتی امور دنیا از کسب معاش و انماء مال و پرستاری عیال و تلذذات حلال به قصد امتثال امر که رسیده بنماید عبادت نیز خواهد بود ، و در اسلام به قدری توسعه در احکام است که در هر کاری امر یا نهی هست و می تواند مسلم تمام کارهای دنیوی خود را با نیت امتثال بندگی خدا نماید .

قرائت قرآن



پس خواندن قرآن که فرمان خدایی و صورت پیمان بین بندگان و خداوند است امر عمومی است که تا بشود هر روز ولو کم باشد بخوانیم که به یاد بندگی خود افتیم و از پیمان یاد آریم و تا بشود باید ترجمه آن را دانست و تدبر در آن نمود و در اول شروع با پاکی و پاکیزگی پناه به خدا از شر و سوسه شیطان برد که مبادا در دل جا گیرد و بر خلاف جلوه دهد و برای آنها که ترجمه ندانند باز هم خواندن قرآن و توجه به خدا و پیمان خدایی نیک و امر شده است ولی نباید به اندازه ای متوجه لفظ شویم که از معنی و مقصود دور افتیم و خواندن ترجمه قرآن که بطور صحیح ترجمه شده باشد در غیر نماز برای دقت و دانستن بعضی احکام و دستورات اخلاقی خوب است که اقلاً بدانیم آنچه دیگران ادعا نمایند بهتر و بالاتر آن را داریم .

نماز



نماز پایه دین است نشانه بزرگ اسلامیت است ، و روی آوردن بنده است به سوی خدا که مایه تمام عبادات است ، پس اگر پذیرفته شد ماسوای آن پذیرفته ، و اگر رد شد مردود می شوند اولین حکم اسلامی است و البته به جماعت پسندیده تر است که اجتماع مومنین از عبادات محسوب و برکت و رحمت است باید تنبلی نکرد و نماز صبح و مغرب را که نزدیک تر به صورت نماز وسطی است مخصوصا تا بشود در اول وقت بجا آورد و کوشید که حال مطابق باشد با گفتار و دل را با دلداری داشت او را حاضر دانسته به اذان و اقامه خود را آماده کارزار با نفس کرده به تکبیره الاحرام پشت پا بر ماسوی زده درجات سیر را مطابق گفتار پیموده که به حضور رسیده سلام دهد و البته باید بداند که چه می گوید و با که می گوید و چه می خواهد و اگر دارای آن حال نگردید و توفیق نیافت خود را قاصر و مقصر دیده نفس را سرزنش نماید و حال راهروان را در نظر آورد که به تازیه شوق نفس را به راه اندازد و اشارات در کتب عرفا مخصوصا در کتب مرحوم سلطانعلیشاه شهید قدس سره مبسوط است و در نوافل موافق امر با تدبیر بکوشد و در نیت جز مولی را نخواهد و باید از دقت و کنجاوی در احکام نماز اشارات و دستورات عمومی که استنباط می شود دریافت و رفتار کرد .

مانند پسندیدگی نظافت و بدی کسالت و نیکی اجتماع و جماعت و پسندیدگی تعطیل جمعه تا بعد از ظهر و اثر نطق و خطابه و مراقبت عفت و جمعیت خیال و توجه و رعایت خانه داری که : « مسجد المرئه بیتها » و مساوات و برادری و اطاعت بزرگان و یگانگی و جلوگیری از خود و دیگران در ستمگری و حفظ الاصحه (بهداشت) و لباس و ظرف نساختن از طلا و نقره که برای مبادله در معامله مورد احتیاج عموم است و مقید نبودن مردان به زینت با تقید به نظافت و ملاحظه همنشینان و اذیت نشدن آنان ولو از بوی بدن انسان و آسایش از زحمت کار دنیا به توجه به خدا و پسند بودن بیداری سحر و خواستن برای مومنین آنچه که برای خود می خواهد که « اهدنا » به لفظ مفید جمع است و دستور جشن دیانتی گرفتن از نماز عیدین و جمعه و روا نبودن سعایت مومن نزد خدا و بزرگان بلکه لزوم شفاعت آنها از نماز اموات و توجه به خدا در هر تغییر و انقلاب از نماز آیات و رعایت اقتصاد و میانه روی اگر چه در آب باشد و نترسیدن با رعایت احتیاط در نماز خوف و غیر اینها که مسلم باهوش با تدبیر در می یابد بلکه مومن در هر امری باید تدبیر کند که آنچه پسند دوست باشد دریابد و چنان کند .

اوراد



و بعد از نماز هم باید تا بشود در محل نماز اوراد و تعقیبات نماز را با توجه قلبی و دریافت معانی بخواند که در آنچه دستور داده اند رضای خدا و تربیت نفس است به شرط توجه بلکه اصلاح امر دنیا و آخرت و دفع هم و غم و حل مشکلات در توجه و توسل منظور و مژده داده اند .

دعا



و دعا که خواندن خداست به خواست دل است چه بر زبان آید و چه نیاید که خواستن به دل و نذر روزه یا نماز برای کاری یا نذر مالی نمودن و توسل به بزرگان دین و شفیع قراردادن روان های پاک آنها را نزد خدا که خدا در شفاعت آنها اجازه داده یا صدقات و خیرات در راه خدا و امثال اینها همه مراتب دعا است و توجه قلبی و همت مومن بر امری دعا است و البته با توجه تام دل و حال رستگاری و بیچارگی که بریدن از ماسوی است اجابت می شود و برای افزونی توجه و یکتا شدن دل ، پاکی تن و پوشاک از حدث و خبیث و مال دیگران نبودن و پاکی دل از آلودگی ها و توبه و انا به و خوراک حلال و مواظبت شرع و افسرده نبودن مومن و اجازه عمو می یا خصوصی دستور داده شده و البته در حال ریش رحمت و موقع اجتماع مومنین به وجه ایمانی و موقع راز و نیاز مومنین مناسب تر و به اجابت نزدیک ترست مخصوصا در حال توبه مومنین و مجالس و حلقه ذکر آنها که رحمت خدا شامل است نباید کوتاهی نمود و دعای زبانی هم اگر از دل خیزد که زبان هم بگوید یا بخواند و توجه نماید که در دل اثر نماید و حال شود دعا خواهد بود و خواندن دعاها که مسلم است از بزرگان رسیده برای آموختن طرز مناجات و راز و نیاز و طریق ادب بسیار ممدوح است .

که کمترین بهره آن دانستن است که انسانی نباید از خود به خارج بپردازد یا خود را بیگناه پندارد بلکه باید گناهان خود را پیش چشم آورده و به خدا پناه برد و از او بخشش بخواهد برای خود و برادران و پدر و مادر و نیاکان و فرزندان خود .
و نیکی آنها را از خداوند بخواهد و یاد گذشتگان نماید و برای آنها بخشش و رحمت درخواست کند و اجابت دعای برادران را بخواهد و چون خداوند اذن در شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله داده و شفاعت او را پسندیده در آغاز و انجام دعا چنگ به دامان آن حضرت زده و صلوات بفرستد و در استغفار وعده بخشش و رحمت و نیرومندی و دادن دارایی و فرزندان و فراوانی و افزونی نعمت و برکت آسمانی و زمینی داده شده است پس در دعا باید با حال استغفار باشد و ذکر استغفار گوید و تا تواند به امور دنیا که پست است نپردازد و خود را از کریم به کم قانع نسازد و به خدا واگذارد که او کفایت مهمات نماید و بدی احدی را تا بشود نخواهد که اسباب زحمت گردد و اگرچه هر آنی که حال دعا بیاید همان موقع ساعت استجاب است و هر شب بندگی نماید در به رویش باز شود و شب قدر گردد ولی اوقاتی که برای عبادت قرار داده و نام برده اند توجه بیشتر و موثر ترست و مواقعی که بزرگی به وصال رسیده و یا دری به روی خلق باز شده است البته توجه تمام تر گردد .

سحر



و سحرها که هوا صافی و تن در آسایش و روح روشن و بی آلایش است و هنوز به کار دنیا نپرداخته در شبانه روز بهترین ساعات است که گناهان خود را پیش چشم آورده راز و نیاز با بخشنده بی نیاز نماید و فواید روحی و جسمی و بهره بری در کارهای دنیوی و اخروی بر بیداری بین الطلوعین فراوان مترتب است و در ایام هفته جمعه بهتر است و در ماه ها رمضان .

جمعه



و در اسلام جمعه عید مسلمین قرار داده شده است و نماز جمعه در آن به جای نماز ظهر معین شده که اجتماع شود و در هر ده یا شهری یک جماعت برپا و از اطراف هم بیایند و دو خطبه خوانده شود که حمد و ثنای خدا و رسول صلی الله علیه و آله و مناجات با خدا و نصایح عمومی و دستورات لازمه مطابق مقتضیات گفته شود و در قرآن هم سوره ای به نام جمعه نازل شده و شب و روز جمعه ممتاز و برای عبادت اختصاص دارد و بر این اجتماع مصالح دنیوی و اخروی همه نوع مترتب و شکوه اسلام و مسلمین و نمایش فرمانبرداری و یک رائی و یگانگی آنها بوده بلکه بازار عمومی و توسعه اقتصادی بعد از نماز ملحوظ شده ، متاسفانه در شیعه در زمان غیبت کمتر اهمیت داده شده تا در این زمان ها که حتی نام آن هم در میان نیست و همه از این فیض محروم مانده اند (۱) ولی فقرا بحمد الله شب و روز جمعه را برای عبادت و زیارت و خدمت قرار داده تا بعد از ظهر کار دنیوی نمی نمایند و شب های جمعه را هم اجتماع داشته و دارند و رضای فقیر هم در این است که این شیوه پسندیده را تا بتوانند ترک نمایند و تا بتوانند در انجمن های فقری شب های جمعه حاضر شوند و البته شب دوشنبه هم از سایر شب ها امتیازی دارد و اگر بشود آن شب هم اجتماع فقری باشد بهتر است اگر چه اجتماع دینی همیشه مطلوب و در صورتی که مانع کار و شغل آنها نباشد که اسباب زحمت شود خوب است و خود اجتماع مومنین به وجهه ایمانی هیجان محبت و برکت و عزت آورد و باید اجتماع فقری برای عبادت باشد و به یاد خدا و توجه قلبی مشغول باشند و اگر مازونی بود نماز جماعت خوانده شود و مصافحه در جمعه فضیلتش افزون می شود و خواندن کتب عرفا که مطالب دیانت و معارف حقه تذکر و پند و اندرز داده شود مفید و بر دانایی و بینایی می افزاید و ضمنا در دیدار یکدیگر از حال هم آگاه و حاجات مومنین برآورده می شود و اندازه نشستن و توقف برحسب موقع و محل و حال فقرا متفاوت می شود و البته اگر خواستند و توانستند تا صبح با هم باشند یا تا صبح بیدار هم باشند و زحمت بر کسی نبود پسندیده ترست و حضور غیر برادران در مجالس عمومی فقر مانعی ندارد اگرچه آنها غیر صورت نییند و بهره ای جز دیدن چشم و شنیدن گوش غالباً نبرند و مصافحه فقری با غیر سلسله روا نیست .

(۱) این کتاب در حدود ۷۰ سال پیش نوشته شده است .

روزه



روزه برای تربیت نفس و خود دادن بر اطاعت و شکستن خواهش های نفس و کاهاندن قوای حیوانی و صفای روح و آگاهی از حال ضعفا و دیگر حکمت ها در ماه رمضان به شرایط و دستور معین در شریعت امر شده است و هر اندازه از تن بکاهند بر روان افزوده شود تندرستی که وعده داده اند به روزه مشهود و کسالت به واسطه تغییر وضع خواب و بیداری و زیاد خوری و تنبلی و ناپرهیزی و خواب بین الطلوعین و بیکاری می شود انسان نباید چنان گرفتار شکم و عورت گردد که یکی دو ساعت مثلاً غذای او نتواند دیرتر شود و از آن هراس و ترس داشته باشد فقط وسوسه نفس ست و طپش او هنگام بندگی و فرمانبرداری که باید پشت پا به آن زد و باید کوشید که در شب و روز روزه به یاد خدا بود و تمام اعضا و قوا را از مخالفت امر خدا و لذایذ دنیا نگاه داشت .

زکوه - خمس



زکوه عایدات مالی برای مصارف عمومی و خمس غنایم و عایدات که برای افرایین و اقربای رسول صلی الله علیه و آله و امام و مستحقین آنها معین شده .

انفاق



و سایر انفاقات واجبه و مستحبه برای کاهاندن بستگی دل ست به دنیا و توجه به مالکیت حقه حق تعالی و مراقبت عایدی « درآمد » و حساب خرج « هزینه » که تا بتواند بسازد و خرج افزون از دخل نکند که به وام گرفتار شود و برکت برای پرداخت آن وعده داده شده و دهنده که روزی می دهد می تواند کمتر یا بیشتر نماید یا از راهی که گمان نمی رود ببخشد و حفظ کند یا ببرد مخصوصاً در فطره که اظهار بندگی و یاد داشت بیعت و نمایش فطرت ایمان ست تاکید بیشتر شده است و انفاقات مستحبه از قبیل ضیافت و مساعدت مومنین و صدقات و اطعام و کسوه فقرا و ساختن آسایشگاه عمومی از قبیل پل سازی و حوض و حمام و مساجد و بیمارستان ها و آموزشگاه ها و ماندن آن با توانایی و میانه روی پسندیده خدا و خلق ست و موجب دوستی و حفظ و رفع گرفتاری و بلیه است و اختصاص به دسته معین ندارد آسایش نوع باید منظور باشد و هر چند ظاهر سازی بی حقیقت و تقید بی نتیجه در آن کمتر باشد بهتر ست .

حج



حج بر مسلمین هر کس بتواند چنانکه اگر برود به حج مکه و برگردد زندگانی او به هم نخورد واجب ست و تربیت و سیاحت و افزونی هوش و تجربه و برکت و قدردانی نعمت بعد از آن مشهود می شود .

جهاد



جهاد بزرگ که کوشش با نفس در بندگی خدا و رستگی از دنیا ست واجب ست بر مومنین که باید با اسلحه ذکر و فکر و کمک همت با طن پیر جهاد با شیطان نمایند و کوشش ظاهری برای توسعه و حفظ اسلام و اسلامیت و جان و مال را در راه حق دادن و جهاد کوچک در صورت امر امام با دشمنان خارجی با اسلحه جنگیدن بر تمام مسلمین مگر اشخاصی که معاف شده اند واجب ست و هکذا دفاع از مهاجم در هر زمان با امکان .
و آموختن آداب جنگ در هر زمان برای مسلمین عموماً و مخصوصاً شریعه که انتظار ظهور امام و جهاد در رکاب آن بزرگوار دارند لازم ست .

امر به معروف و نهی از منکر



امر به معروف و نهی از منکر دو پایه استوار و دو نگاهبان اسلام اند که به عنوان آمریت و وظیفه صاحبان امر ست یا کسانی که اتصال به آنها یافته و خود رفتار بر آن داشته و از آفات نفسانی خلاصی یافته و در کنف حفظ خدایی قرار گرفته نیک و بد اشخاص را دانسته باشند و زمان را مقتضی دیده به اندازه اقتضا و پیشرفت امر و نهی نمایند و به عنوان نیکی خواستن برای برادران و دلالت بر خیر و همراهی در نیکی و پرهیزگاری و پیشرفت و نگاهداری قانون الهی و جلوگیری از شیوع بدی و تنفر قلبی از بدی ها و تشویق و کمک در نیکی ها بطور مقتضی از وظایف تمام مسلمین ست با دانستن نیک و بد و مواقع آن و رفتار خود بر آن و البته بهترین امر و نهی به رفتار ست که موثر ست غالبا .

مستحبات



سایر احکام شریعتی و فرمان های خدایی که در قرآن ذکر شده یا بزرگان که مبین قرآن اند فرموده اند باید تا بشود رفتار کرد و کوتاهی نمود چون دوست می پسندد که آنچه پسندیده آنها بوده مستحب در فقه نامیده شده و تا بشود باید بجا آورد که غالبا آثار دنیوی هم بر آن مترتب ست .

طهارت



و چون مومن دائم به یاد خدا و در حکم نمازگزار ست تا ممکن شود غسل و اگر نشد وضو و الا تیمم داشته باشد که حفظ از شیطان و سلاح جهاد ست مخصوصا در زیارت مومنین و مجامع دینی و خواندن قرآن طهارت و بوی خوش خوب ست و باید کوشید که باطن هم پاک شود .

نواهی



و آنچه نهی از آن رسیده سالک را از خدا دور و دل را چرکین و بسته به دنیا می کند و باید دوری کرد و لذت موهوم و فانی را برای دریافت خوشی های جاودانی ترک کرد و به کردار زشت که پسند عقل نیست و خاطر بزرگان را می رنجاند و مورد تنفر و بدنامی و دشمنی مردم هم می گردد و غالبا آثار آن می ماند نباید خود را آلوده ساخت و در شریعت مقدسه اسلام معروف و منکر معین و راه جلوگیری دستور داده شده که در کتب مسطور ست و مسلمین غالبا باید دانسته باشند ذکر آنها به طول می کشد و کتاب مفصلی می شود و بعضی گناهان که حال توبه را هم غالبا می برند و در نفس جا می گیرند بزرگ و کبیره فرموده اند و در قرآن نهی سخت رسیده و بعضی صغیره محسوب می شوند که اصرار بر آنها نیز نفس را بالاخره جری و دل را تیره می گرداند و در ضمن عبادات و معاملات و معاشرت ها نیز هست .

قمار



مثلا قمار که براندازنده خانواده ها و عادت دهنده به بیکاری و پریشان کننده فکر و دشمن کننده دوستان ست از منکرات ست و عاقل نباید پیرامون آن بگردد .

مسکرات



هكذا مسكرات كه عقل را كه امتياز انسان ست از حيوانات ديگر و منشا صفات و كردار نيك ست زایل مي كند و ترياك و چرس و بنگ هم از مسكرات محسوب ست .

برادران من

تاهل



فقر و درویشی علقه دل را از غير خدا بریدن و رو به عالم مجرد آوردن و تن با خلق و دل از آنها بر کنار داشتن ست و منافی تاهل و گرفتن زن نیست بلکه تاهل سنت اسلام و حفظ از بسیاری از خطرات و آوردن روزی و در صورت ادای وظیفه و تحمل نا ملایم مربی سالک ست و تنهایی روا نیست مگر به ناچاری و نباید در گرفتن زن ملاحظه دارایی و جمال نمود بلکه دانایی تحصیلی هم تنها مفید نیست باید ملاحظه نجابت ذاتی و دیانت و عفت و اخلاق و وقار کرد و ملاحظه نداشتن مرض مسری هم لازم ست و ملاحظه اولاد که بقای نوع در آن ست و نتیجه ازدواج ست باید داشت و حتی الامکان از تکلفات در اول و بعد هم در زندگانی بر کنار بود که غالباً اینگونه گرفتاری مانع ازدواج می شود یا تولید زحمات و خرابی ها می کند و در معاشرت با زن ها به محبت و گذشت و تربیت موافق دستور بزرگان رفتار شود که خواهی نخواهی آنها هم به محبت به وظیفه خود آگاه و رفتار نمایند . و البته آنها هم از وظیفه خود نباید تجاوز نمایند و چون منظور اصلی بقای نسل ست در نزدیکی زیاده روی روا نیست که مواد لازمه زندگانی بدن کم شود و در تندرستی رخنه افتد و موافق دستور بزرگان اولی ست و البته غذای حلال خوردن و در آن حال به یاد خدا و با نیت امتثال بودن که اولادی اگر پیدا شود نیک باشد لازم ست و چون توانایی عدالت بسیار نادر است زیاده از یک زن جز زحمت بهره ای ندارد مگر در ناچاری و موارد ضروری .

طلاق



و طلاق در نزد خدا و خلق نا پسند و بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله مگر در ناچاری ناگوار ست و بردباری در ناگواری های زنان تا بشود گوارتر از طلاق ست .

اولاد



و مادران آداب لازمه اولاد داری و حفظ الصحه خود و فرزند را از اول حمل و ایام حمل و وضع حمل و شیر دادن و ایام عادات خود و تربیت جسمی و روحی فرزند باید بدانند و حال و خلق پدر و مادر در وقت نزدیکی در فرزند موثر ست بلکه وضعیت بدنی و خیالات طرفین در شکل و روحيات و مزاج فرزند بلکه پسر یا دختر شدن موثر ست پس باید مراقب باشند و اولاد تا هفت سال زیر دست مادر ست و گفتار و كردار بلکه طرز غذا را به فرزند می آموزد و آینده او بسته به نیکي و دانایی مادر ست و بعد بیشتر زیر دست پدر و آموزگار ست .

تحصيل



و پرورش تن و روان فرزند که تحصيل هم از آن محسوب ست با پدر و مادر ست و خواندن و نوشتن را می توان برای همگی لازم دانست مانند اینکه خواندن کتاب حتی کتب بیگانگان هم بعد از خواندن کتب خود و بینایی در دستورات بزرگان خود برای افزایش آگاهی برای همه خوب ست و آموختن عقاید و احکام لازمه به اندازه حاجت برای همه لازم ست ، البته آموختن علوم مختلفه دینی یا دنیوی هر اندازه بیشتر بود با فراهم آمدن وسایل فضیلت و کمال ست .

کسب



و باید انسان که بالطبع مدنی آفریده شده و به یکدیگر محتاج اند کمک به هم نمایند و هر کسی کاری انجام دهد که پیکر بیهوده و بار بر جامعه نباشد و تکیه به خدا و استغنا داشته چشم داشت و طمع نداشته باشد که چشم داشت و تکیه به ظاهر بزرگان هم بد است باید از باطن آنها خواست .

و در کار کردن که پسندیده خدا ست باید کوشید و تا توانست به آموختن هنر استاد خود تنها قناعت ننموده همیشه کنجاوی برای آگاهی بر مجهولات کرده و هنر خود را ترقی داد و اگر چه دارا باشد که از دارایی خود بتواند زندگانی کند باید کمک جامعه نماید ولو به رسیدگی و آبادانی دارایی خود که سرانجام آن آسایش مردم ست و از گدایی و دزدی که دو نقطه مقابل کسب ست و در اسلام نهی سخت شده است دوری باید کرد که مبادا در کسب حلال او هم پیدا شود و از دستوراتی که در شریعت برای معاملات رسیده تجاوز نکند که مالک حقیقی تصرف آن را روا ندارد و در کسب خوشنودی خدا و کمک بندگان را بخواهد .

ربا



و از ربا که مخصوصا در قرآن مجید تهدید سخت دارد و در حکم اعلان جنگ با خدا و رسول ست دوری گزیند و ربا غیر مضاربه و غیر بیع ست که رواست .

کسب منهی



و بعضی کسب ها که نهی رسیده و در نزد مردم هم بد نما و ننگ ست مانند قصابی (۱) و شکار و احتکار بی برکتی آنها پیدا ست .

(۱) با گوشت فروشی فرق دارد .

تطفیف - انصاف



و کم دادن و بیش گرفتن در کیل و وزن بد است بلکه مومن در همه پندار و گفتار و کردار خود باید کم نفروشد و بیش نخرد و آنچه به خود روا دارد به دیگران روا داشته باشد که یک معنی انصاف ست .

و باید از آنچه انسانی را به بیکاری عادت دهد و بار گردن جامعه سازد تا چه رسد که خانمان برانداز باشد پرهیز کند مانند عادت به مجالس خوشگذرانی و شرب و قمار و مشاقی کیمیا بازی و تریاک و حشیش و مانند آنها که دستورات اسلام بر پایه کار و مردانگی و بندگی خدا گذارده شده و در هر کاری هم میانه روی خوب ست که تن فرسوده و روح خسته و مزاج ناتوان نگردد و بین شش ساعت و هشت ساعت در شبانه روز به تفاوت کار فکری و جوارحی و تفاوت هوای گرم و سرد و تفاوت کار و مزاج و محل باید کار کرد مگر مورد لزوم .

و تبدلی هم بد و تباه ساختن حق جامعه است و تقید به کسب و کار هم یکی از امتیازات سلسله علیه نعمت اللهیه بوده و هست که در کوشش بحمد الله سرمشق بوده و هستند و در خرج هم باید میانه روی کرد که در هر کار تنندی و کندی ناپسند ست و چنانکه پیشتر هم اشاره شد نباید خرج را تا بشود جلو انداخت بلکه آنچه را درآمد است مختصری پس انداز کرد و آنچه بماند بر زندگانی تقسیم کرد که معنی قناعت و سازش ست نه اینکه بتواند و بر خود سخت بگیرد و نباید انسان در خرج نگاه به بالادست نماید که همیشه به رنج باشد

بلکه به نادارتر از خود نگاه کند که خوش باشد .

برادران من

شفقت



تمام خلق دست ساخت و آثار حق اند از این جهت باید بر حسب عهد خدایی با همه شفقت و مهربانی کنیم و بکوشیم تا دیده دل باز شود و همه را آئینه دیدار یار ببینیم و در هر حال باید بد احدی را نخواهیم .
و با نوع بشر خیرخواه و همراه باشیم کوچکان را مانند پدر و جوانان را برادر و پیران را فرزند باشیم و کمک در کار همه نمایم بطوری که زیان آن به دیگری نرسد و البته مومن مقدم بر دیگران است که باید به خدمت آنها بایستیم و بهتر دوست داریم و یگانه باشیم و مسلم بر اهل کتاب و آنها بر سایرین مقدم اند .

حسن خلق



و در معاشرت باید با روی گشاده و نرمی و مهربانی با همه رفتار نمود و تندخویی با هر کس باشد بد است و افسردگی آورد و خود را هم به زحمت اندازد و عمل را تباه سازد و فشار قبر که ظهور فشار دل است آورد و حسن معاشرت و گشاده رویی نتیجه نیک دهد .

احسان والدین



و مخصوصا نسبت به والدین جسمانی که واسطه پیدایش تن خاکی بوده و از آغاز بسته شدن نطفه و هنگام حمل و شیر و روزگار کودکی تا جوانی چه رنج ها کشیده و چه گذشت ها از خود برای فرزند نموده اند و تا مادام که زنده اند محبت آنها به فرزندان روز افزون است باید احسان و فرمانبرداری نمود که خداوند بعد از بندگی خود امر به احسان آنها می نماید مخصوصا در پیری آنها کوتاهی نباید ورزید و پرستاری باید کرد و حتی اگر برخلاف دین باشند فقط در امر دین نباید پیروی کرد ولی معاشرت را باید نیکو داشت و نسبت به خویشان دیگر هم به درجات آنها باید مهربان بود و نگذاشت از هم بیاشند . و از هم جدا گردند بلکه پیوستگی را باید محکم نمود .

صله رحم



که صله رحم بر عمر و مال افزایش و بلا را رفع نماید و قطع رحم عمر را کوتاه گرداند و افسردگی اندک را جلوگیری باید که سرایت نکند و بزرگ نگردد که بین دو برادر اگر گله مندی اندکی هم بود اگر جلو نگیرند نزد فرزندان گفته شود در آنها ذاتی گردد و به دشمنی کشد . و از طرفین باید گذشت داشته اگر خود و خویشان را خواهند خودخواهی را کنار گذارند که در معاشرت با هر کس باید گذشت داشت و به میل او نزدیک شد و اگر نقص داشت بتدریج به نیکی برداشت نه آنکه او را به خواهش خود خواست که همیشه بی دوست بماند .

فرق اسلام



و نسبت به تمام فرق اسلام از شیعه و سنی و غیره که همه در تحت لوای یک کلمه و دارای یک دین و یک پیغمبر و یک کتاب و همه اهل یک قبله ایم باید برادر اسلامی بوده یگانگی دینی را منظور داشت و مومنین را در اخوت و برادران طریق را به خدمت برگزید .

تجلیل علما



و مخصوصاً در سلسله جلیله علما که مجازین روایت و مامورین تبلیغ احکام اند و رشته عرفا که مجازین درایت و مامورین اصلاح نفوس و تهذیب اخلاق و متوجه نمودن خلق به سوی خدای اند جنبه بستگی و نمایندگی را منظور و وجه روحانیت را محترم شمرد و این دو سلسله مانند دو دست یک شخص و دو شعبه یک اداره اند و با یکدیگر یگانه بوده گفتگو و مخالفتی نداشته اند و القای مخالفت به جهات سیاسی در اواخر صفویه نموده و نادانان طرفین را فریب دادند و همین عمل یکی از موجبات انقراض صفویه گردید بعد هم در رفع اختلاف اقدام مهمی نشد و بحمد الله بین دانایان طرفین اختلافی نیست و علما دانایی را از ادبیا به و سایط گرفته و علم نمونه وارث نبوت ست و علما پیشوایان مسلمین و نمایندگان بزرگان اند در ذکر احکام و اگر یکی به خلاف وظیفه فرضاً رفتار کرد روا نیست به عنوان یا شخص بد گفتن بلکه ملامت متوجه صفت و کردار زشت ست و توهین عنوان نسبت علم بد است .

سادات



بلکه خانواده رسول (ص) را که نسبت جسمانی دارند محترم باید داشت و البته وظیفه آنهاست به استغنا و دیانت و بی طمعی احترام خودشان و آبروی ملت را نگاه دارند .

سلاسل فقر



با سلاسل فقر و منسوبان طریق هم به محبت و برادری دینی و قرب مسلکی رفتار و معاشرت به نیکی و تحبیب باید شود و آگاهی و اطمینان به راه و رویه خود و ثبات بر آن مستلزم محبت با آنها ست که نام محبوب از آنها شنیده شود نه مخالفت . ولی در مصافحه به طریق خودتان چون علم به صحت اتصال باید باشد با دیگران روا نیست و نباید بدگویی به احدی کرد که ستایش و نکوهش بر اخلاق و کردار ست بلکه : « و الذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا » را باید منظور داشت و مخصوصاً به بزرگ هیچ دسته بد نباید گفت و در مقام رد مسلک دیگران نباشید که دشمنی آورد و لجاجت افزایش دهد .

سب و لعن



و سب و لعن احدی روا نیست مگر آن را که بطور صریح از بزرگان رسیده باشد و موجب اختلاف و نفاق و فساد گردد تبری بیزاری از شیطان و نفس و مظاهر آن و از کردار زشت باید جست به دل و عمل و در پنهان نه آشکار و به زبان ، چنانکه پناه بردن به خدا از شیطان بعد از تکبیره الاحرام پیش از بسم الله آهسته گفتن مستحب است و بسم الله بلند گفته می شود و نام گذشتگان و رفتگان به نیکی ببرید و بد نگویید که بر حال وقت مردن آنها آگاه نیستید مگر از بزرگان که حاضر در آن هنگام اند رسیده باشد که بد دانستن به فرمایش آنها رواست نه بد گفتن .

احترام محترمین



و محترمین ظاهری را محترم بدارید و در هر مرتبه حفظ مراتب نموده اسباب تهییج حسد و عداوت نشوید و در سخن گفتن با هر کس باید مطلب را به الفاظی که طرف مانوس ست و به سلیقه او گفت که ناگوارش نباشد و از حق گریزان گردد که انسان دشمن چیزی ست که نداند و در پاسخ پرسش ها آنچه یقین بدانید و در اثر گفتن مطمئن باشید بگویید و الا مراجعه به داناتران دهید . در باب مسلک خود مجادله نکذید که دل را تیره و غرض ها را آشکار گرداند . دعوت درویش باید به کردار نیکو و اخلاق پسندیده و معاشرت خوش باشد نه به زبان اگر چه جوینده را کمک رساندن و فهماندن و رفع شبهه از شبهه دار نمودن لازم ست ولی برای غیر

انصاف در قول



و تعصب و بی انصافی از هر کس و در هر جا باشد ناپسند ست که حضرت مولی علیه السلام فرموده : « در سخن نگر نه در گوینده » . و کردار ناشایست مومنین بیشتر از هر چیز مردم را از حق دور می نماید با اینکه نباید کردار اشخاص را بر نیکی و بدی مسلک دلیل گیرند ولی انتظار عموم رفتار نیک ست و از اینکه فساد بر زمانه و محیط غالب باشد نباید مایوس شده خود را تسلیم نفس و کردار زشت نمود « لا یضرکم من ضل اذا هتدیتم » یک نفر زن فرعون در میان فرعونیان ایمان خود را نگاه داشت شما خود را به اندازه ای که بتوانید حفظ کنید که امتیاز شما معلوم شود و به بدی مردم کاری نداشته آنها را به واسطه کردار بد ، بد نگوئید بلکه کار بد آنها را نخواهید و اگر به مهربانی توانستید از آن کار بازدارید و اگر به خود شما بد گفتند که لازمه نادانی ست به سلامتی و نیکی جواب دهید بلکه اگر بد کند به شخص شما تا می توانید به خدا واگذارید بلکه عفو نمایید که کارساز به فکر کار ست .

مواضع تهم



و در معاشرت با کسانی که ممکن ست به کردار زشت آنها مبتلا شوید یا مورد تهمت واقع گردید دوری کنید مانند مجالس تریاک و چرس و بنگ و امثال آن و از مجالست و معاشرت مساکین دوری نکنید و ننگ ندانید .

معاشرت نیکان



و در معاشرت با اهل حق و بندگان خدا در راه خدا از ملامت باک ندارید و نهراسید و با همه کس به مهربانی و اطمینان رفتار ولی چنان احتیاط از نزدیکترین دوستی باید نمود که اگر بالاتر دشمن شود بهانه نداشته و ایرادی نتواند بگیرد .

حفظ راز



و راز خود را به احدی تا بشود نباید آشکار کرد و راز مردم را هم باید نگاهدار بود و سپرده او را تباه نساخت و سعایت اشخاص را نباید شنید و باور کرده و ترتیب اثر داد که اغراض فراوان و رنگارنگ ست ولی احتیاط را هم نباید از دست داد مومن باید با همه مردم به امانت و راستی و درستی رفتار و جان و مال و آبرو و ناموس همه کس را حفظ نماید .

اطاعت قوانین



قوانین مملکتی را محترم دانسته مطیع باید بود و تا بتوانید از وظیفه شخصی خود تجاوز ننمایید بلکه به کار خود پرداخته در سیاست دخالت نکنید که مبدا آلت دست و بهانه اجرای مقاصد دیگران گردید و در کار دیگران دخالت ننمایید .

حق الناس و ادای قرض



و در معامله و محاسبه با مردم باید خوش حساب و درست قول بود که درست حساب شریک دارایی مردم ست و باید وامی که گرفتیم در اولین هنگام توانایی پرداخت و نگذاشت که به مطالبه برسد که غالباً بی پروایی در مهربانی را به روی خود و دیگران می بندد و بیشتر ربا را معمول نموده است و فرضاً محکمه بر تبرئه حکمی کرد که نزد خود و خدا خود را مقروض می دانید باید بپردازید که حق

مردم سخت تر از حق خدا ست که حق خدا اگر چه سختگیری شده و بر دادن نوید برکت داده اند ولی به بازگشت و استغفار می گذرد و می بخشد ولی حق مردم تا خودش نگذرد مشکل ست و از کسی که طلب دارید و نتواند بدهد باید مهلت داد اگر گذشت میسر نیست بلکه کاری شود که بتواند نان خورد و وام هم بگذارد بهتر ست .

زیردست



و نسبت به زیردستان باید ترحم نمود و تربیت و تعلیم هم با مهربانی و نرمی کرد . هرچه را از بالادست انتظار داریم با زیردست باید معمول داریم .

همسایه



با همسایه منزل و ملک هر کس باشد به ملاحظه رفتار باید کرد تا چه رسد به شریک .

غریب



نسبت به غریب مخصوصا که آشنا نداشته باشد مهربانی باید کرد و مانوس نمود ...

یتیم



... با یتیم که بی پرستار ست پرستاری و دلجویی باید کرد و قهر ننمود ...

... با جاهل که قدر عالم و علم را ندانسته و لذت محبت را نچشیده نباید سختی کرد بلکه به نرمی باید او را فهماند و رساند . با بیوه زنانی که کس و کار ندارند و عزیزانی که خوار شده اند و وام داری که بدون کوتاهی زیان برده و از طلبکار شرمساری دارد باید رعایت و ترحم نمود . برآوردن حاجات مسلمانان و عیادت بیماران و همراهی مسکینان و تشییع جنازه آنان و زیارت گورستان و دلجویی آسیب دیدگان و دستگیری افتادگان و درماندگان از لوازم ایمان ست .

اصلاح



افساد بین دو نفر روا نیست مگر در موردی که صلاح دیانت در آن و امر به آن رسیده باشد و باید در نقل قول دیگران هم مواظب بود که تفتینی در ضمن آن نشود .

آزار مسلم



عیبجویی و آزار مسلمین از شخص مسلم که باید مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند خطا و استهزا و شماتت و فحش و سخن چینی و کتمان حق با ایمان ناروا ست و مومن باید از عیب خود به دیگری نپردازد .

روش زندگانی



برادران من

مشورت



مومن در امور خود و دیگران باید پایان بین باشد و پیرامون کار را بسنجد و با دانایتر از خود مشورت نماید و بعد از مشورت صلاح دین و دنیا را برگزیند و رفتار کند که مشورت از لغزش نگاهدارد .

استخاره



و اگر در کاری مردد ماند و به کنگاش تردید برنخواست استخاره نماید و نیک و بد کار خود را از خدا بخواهد آنچه پاسخ آید خیر او باشد و توکل بر خدا و واگذار به پیش آمد هم یک نوع استخاره است که هرچه صلاح ست پیش آید .

تطیر



و به جزئیات و ساوس نفس از کار نباید بازماند که تطیر [به فتح تاء و طاء ، به ضم و تشدید یاء] و فال بد زدن نهی رسیده است و خیال را نباید به چیزی که اثر طبیعی آن معلوم نیست و از بزرگی هم نرسیده پابند و مشوش ساخت که حتی به زبان آوردن نهی رسیده و نفس را مضطرب سازد و اگر چنین خیالی پیش آید به استغفار پردازد و پناه به خدا برد و صدقه به مستحق رساند رفع شود .

تفال



و فال نیک زدن خوب ست که امید را قوی و همت را راسخ و دل را آرام گرداند .

موهومات



و چون انسان از اول تولد تا آخر زندگی تحت تاثیر واهمه است و یک آن از صورت تراشی واهمه آسوده نیست و آبادانی گیتی به توسط واهمه است نمی تواند بالکل گریزان باشد و از موهومی که گریخت در موهوم دیگر افتد لیکن بسیاری از موهومات راه و روزنه به حقیقتی ست و باید در آغاز پیدایش و انجام آن دقت کرد و بعضی از آن که از بزرگان رسیده باید مقصود را دریافت و مراقب بود چرا که روح قوی نماینده الهی در آن امر اثر بخشیده و بعضی که موافق با آثار آشکار و یا پنهان طبیعی یا دارای اثر روحی بود و یا خیالی ست که موثر در تربیت یا سودمند در آسایش مردم ست یا بدون آن توده مردم در وظیفه انسانیت یا دیانت خود کوتاهی می نمایند نباید موهوم صرف گفت بلکه به تفاوت مراتب باید حقایق نامید و آنچه غیر این ست اگرچه آثاری از آن به تصادف یا از توجه نفوس به آن پیدا شود باید موهوم نام گذاشت پس آنچه فرمایش بزرگان دین ست فرمایش آنها را که اثر خارجی بخشیده باید تعظیم نمود و بسیاری از موهومات یا مثل ها هست که دستور اخلاقی و نتیجه تربیتی در آن منظور بوده است باید پی به آن برد و آن را ترویج کرد و موهوماتی که در میان عامه است در هر دسته و هر ده و هر شهری می گویند تا توجه به آن هست نباید در انظار بی اعتنایی نمود بلکه از توجه نفوس به آن اثری پیدا می شود پس اذهان را باید منصرف و بیدار کرد .

عجله



و نباید در کارهای دنیوی که فو تی نیست شتاب پیش از وقت کرد مخصوصا در انتقام و مواخذه سنگینی و تاخیر بهتر ست که به

پشیمانی نکشد یا آنکه وسایل هرکار را پیشتر باید آماده ساخت که در موقع به زحمت و عجله نیفتد که عجله پیش از وقت روا نیست و تهیه مقدمات در وقت روا نیست و تاخیر آفات دارد .

تانی



و تنبلی و تکاهل هم که موقع بگذرد بد است و در کارهای دینی و یا فوتی شتاب پسند ست و میانه روی که در هر کار مطلوب ست موقع شناسی ست و باید آن را پیشه خود ساخت .

اکل و شرب



در خوردن و آشامیدن از حلال و با یاد خدا هم زیاده روی نکند که مریض شود .

وقاع



در مقاربت با حلال تجاوز از حد ننماید که مزاج را ضعیف سازد .

خواب



و هکذا خواب که ناچاری ست از حد اعتدال نگذرد و از ثلث شبانه روز بیشتر نخوابد و از ربع کمتر نشود و به یاد خدا بخوابد و فوری روی غذا و به پشت نخوابد .

لباس



و در لباس اسراف نکند و سخت هم بر خود نگیرد و به لباس مخصوص مقید نباشد حتی در اندازه لباس میانه روی داشته باشد و یکی از امتیازات فقرای سلسله نعمه اللهیه همین مقید نبودن به لباس خاص ست ولی درست پوشیدن لباس و پاکیزه داشتن لازم ست .

نظافت



و نظافت در هر امری خوب ست و در اسلام ترغیب شده و مخصوصا امر به وضو روزی چند مرتبه و غسل که شستن تمام بدن ست به وجوب در مواقع معینه و به استحباب در ایام اجتماع مانند جمعه ها و جشن ها و زیارت فرموده اند برای نظافت و برای تیره نشدن روح و متذفر نشدن مومذین و همنشینان حتی بوی خوش داشتن را پسندیده اند و ستردن بعضی موها و حفظ و پاکیزه نگاهداشتن سایر موها که اسباب تنذر نشود رسیده و کوتاه کردن لباس و رفتن حمام و گرفتن ناخن و اصلاح محاسن و جاروب کردن و گرفتن تار عنکبوت امر شده است .

سفر



و مسافرت مخصوصا برای مردان سودمند ست و مسافرت ها در این زمانه به واسطه امنیت و خوبی راه ها و وسائل آسان شده باید مراقب شد که بر ظاهر گردش اکتفا نشود که مسافرت آفاق و انفس و دیدن کشورها و مردمان و مردان نامی برای مومن افزونی دانایی

و تربیت و تجربه آورد و و سایل کسب و آبادی و تفریح و آداب دانی و مردم شناسی را فراهم سازد پس در صورتی که ترتیب زندگانی به هم نخورد گردش ممدوح ست .

وصیت



و فرموده‌اند در اول قصد سفر به یاد سفر مرگ هم بیفتند و وصیت کند و وصیتنامه بنویسد و نوشتن وصیت در هر حال بسیار خوب و مختص به سفر یا مرض نیست و با میمنت ست و چون مومن باید مرگ را در نظر دارد کارهای دنیوی خود را هم باید مرتب داشته باشد .

لغو



و مومن از گفتار و کردار لغو و بیهوده باید روگردان باشد و خوشنودی خدا را در کردار خود بخواهد و خود و عمر و قوای خود را که سپرده‌های خدای اند تباہ نسازد و به بازیچه مشغول نشود .

مزاح



و شوخی بیجا و زیاد هم لغو ست و مخصوصا با کسان تندخو و آنهایی که مایل به شوخی نیستند ناروا و خنده زیاد و بلند و بیجا مخصوصا در حضور محترمین بد نماست .

معاشرت و جلوس



در معاشرت و نشستن مجالس هم نباید مقید به جای معین بود و هر جا بود نشست و رعایت احترام سایرین داشت که تقید پایین نشستن هم مانند تقید بالا نشستن ست و پایین و بالا موهوم صرف ست و در رفت و آمد و دید و بازدید بدون لزوم نباید مقید شد بلکه منظور ملاقات و دوستی باید باشد .

شهادت



مومن باید راستگو و راست کردار باشد ، شهادت دروغ ندهد و راست را کتمان نکند اگرچه به زیان خود و پدر و مادر و خویشان باشد ، مگر سود ایمان مومن و خوشنودی او و اصلاح در آن منظور باشد .

قسم



و قسم گرچه راست باشد یاد نکند که نام دوست را برای دنیا بخواهد بر زبان راند و دین را آلت دنیا نسازد که برای عبادات هم مزد گرفتن روا نیست تا چه رسد به قسم لغو و چه رسد به قسم بر دروغ .

خلاصه صفات مومنین



خلاصه

در خاتمه برای ازدیاد توجه خواننده صفات و اخلاق مومن واقعی را که نایاب تر از کبریت احمر است و از فرمایشات خدا و رسول و حضرت مولی الموالی و سایر موالی علیهم السلام ست به جای خلاصه آنچه تا اینجا نوشته شد می نویسم که در این مورد تکرار هم مطلوب و برای تاکید و تذکر ست :

مومن خدا خواه و خداجو ست ، ذیت خالص ، و دل خاشع ، و تن خاضع دارد . پایش از راه بیرون نرود ، و بر راه نلغزد . دوستی اش بی آرایش و کردارش بی غش باشد . به خود پرداخته ، به دیگران نپردازد ، و از خود بر خود ترسان و دیگران از او در امان باشند . نگاهش به معرفت ، بهره اش عبرت ، خاموشی او حکمت ، گفتارش حقیقت ست . دانایی را با بردباری ، و خرد با پایداری ، و گذشت با توانایی ، و شجاعت با نرمی و مهربانی دارد . و هنگام نیکی کردن شادان ، و از بدی پشیمان ، و بر خود ترسان باشد . پایان کار را بسنجد و در سختی ها پافشاری کند ، و در هر حال و هر کار یاری از صبر و صلوه جوید ، و آماده و مهیای مرگ باشد ، و ساز و برگ آن را فراهم سازد .

سرمایه عمر را بیهوده نگذراند و در نیکی صرف نماید و سفارش به نیکی نماید .

حیایش بر شهوت چیره باشد ، و گذشتش بر خشم ، و دوستی بر کینه ، و قناعت بر آز ، جامه مانند مردم پوشد ، در میان آنها زندگانی کند ، و دل به آنها نبندد و در کار بندگی شتاب کند ، و کار امروز به فردا نیاندازد ، و در دنیا میانه روی کند ، و از معصیت خود را نگاه دارد ، زیانش به کسی نرسد ، به بدکننده بر خود نیکی کند ، و با آن کس که از او بگسلد بپیوندد و محروم کننده را ببخشد ، سوال از کسی نکند (۱) ، و درخواست دیگران را رد نکند ، روی نیاز جز به بی نیاز نبرد ، و نیاز نیازمندان را برآورد ، انصاف نخواهد و انصاف دهد ، خود را از لغزش نگاه دارد و همیشه مقصر شمارد ، و از لغزش دیگران درگذرد ، دشمن ستمگری و یار ستم کشیدگان باشد .

از سردی مردم دلگیر نگردد ، تجسس عیوب نکند ، و عذر پذیرد - و عیب پوشد ، از چاپلوسی مردم شاد نگردد ، از بدگویی اندوه به خود راه ندهد . با مومنین یکدل باشد - و در شادی آنها شاد و به گرفتاری آنها اندوهناک گردد - اگر تواند به همراهی چاره اندیشد و دل آنها را خوش سازد . و اگر نتواند از خدا درخواست چاره نماید . - برای آنها خواهد آنچه برای خود خواهد و بر آنها پسندد آنچه بر خود پسندد ، از مومن قهر نکند - و پند در پنهان دهد ، و نیکی آنها در آشکار و پنهان خواهد .

به روی آوردن دنیا خوشنود نگردد و از رفتن آن اندوهگین نشود . همت بلند دارد ، به عادات بد خو نکند . لغزش را تکرار نکند ، تا نپرسند نگوید و چون گوید کم و سنجیده گوید ، کردارش گواه گفتارش باشد ، از تدبیر زندگانی فروگذار نکند ، از فریب و دورویی و دروغ بر کنار باشد ، و خود را بزرگ نشمارد و دیگران را پست نبیند ، کسی را سرزنش نکند - و با مردم نستیزد ، و با زنان کم نشیند ولی به آنها مهربان باشد و دلشان خوش دارد ، دل همسایه را بدست آرد ، صدا را بلند نکند ، سخن چینی نزد کسان ننماید در اصلاح کوشد ، در حکم از درستی نگذرد ، ستم روا ندارد ، در خنده پرده حیا ندرد ، در کارها شتاب نکند نام مردم به بدی نبرد ، حفظ الغیب همه نماید ، دشنام ندهد ، دوست دانا گزیند و از یار بد بپرهیزد ، یاور ستم زدگان و یار آوارگان و ناتوانان باشد ، با درویشان نشیند و خوشنودی مردم را بر خوشنودی خدا نگزیند ، و به مال و جان و اندام در همراهی کوتاهی نکند ، او را که خواندند بپذیرد ، بر دوستان به دیدار سلام کند ، در کار مشورت نماید ، در مشورت خیانت نکند ، رشوت نگیرد ، گرچه حق الزحمه و حق الجعاله که ناروا نیست ستاند و اگرچه دقت در این مضامین با سنجیدن خود و کردارمان نامیدی آورد ولی کرم خدا بی پایان و فضلش فراوان ست ، نباید دست از طلب داشت و آنچه به تمام نتوان دریافت همه اش را نتوان گذاشت :

« گرچه وصالش نه بکوشش دهند / در طلبش آنچه توانی بکوش »

باید کوشید و این صفات را میزان ساخته کردار را بر آن سنجید و خود را گناهکار و تبه روزگار دیده با نیاز از درگاه بی نیاز پوزش خواست :

« بنده همان به که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش / کس نتواند که بجا آورد »

امید که به همه دوستان حال بندگی و نیازمندی بخشد و آنچه پسند مولی است موفق دارد .

(۱) منظور درخواست مادی است نه پرسش کردن .



هرچند کوشیدم که نامه مختصر گردد خامه تندی کرده و نامه به درازی کشید ، از دوستان پوزش می‌خواهم .
والسلام علی من اتبع الهدی
به تاریخ عید اضحی سال هزار و سیصد و پنجاه و هفت قمری هجری مطابق یازده بهمن ماه یکهزار و سیصد و هفده شمسی